

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال سیزدهم، شماره ۵۰، زمستان ۱۳۹۹
صفحات: ۲۴-۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۸/۲۰
مقاله: پژوهشی

الگوی رفتاری سیاست خارجی روسیه پس از سال ۲۰۰۰ و چشم انداز آینده آن

تورج حاتمی* / افشین زرگر** / آرمین امینی***

چکیده

پژوهش پیرامون سیاست خارجی روسیه، طی دهه های اخیر، همواره یکی از موضوعات مورد علاقه و دارای جذابیت تحلیلی برای محققین حوزه سیاست خارجی و روابط بین الملل بوده است. فدراسیون روسیه به عنوان میراث دار اصلی شوروی، کماکان بسیاری از مولفه های قدرت سخت افزاری خود را در اشکال گوناگون و متعدد حفظ کرده است. این در حالی است که پس از سال ۲۰۰۰ و روی کار آمدن پوتین و طیف فکری او، به پشتوانه عوامل قدرت خود (سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی)، بازیابی اعتبار روسیه در سطوح منطقه ای و جهانی و همچنین روند اوراسیاگرایی و نواوراسیاگرایی در دستورکار سیاست خارجی قرار گرفت و بر همین مبنا سیاست موازنه سازی منطقه ای و اقدامات تقابلی مقتضی در مقابل برنامه های جاه طلبانه و مداخله جویانه آمریکا را در پیش گرفت. بر این اساس، سوال این پژوهش این است که روسیه در دوره پس از سال ۲۰۰۰ در سیاست خارجی خود در جهت دستیابی به اهداف و منافع ملی چگونه رفتار کرده است و چه مشخصه های بارزی برای الگوی رفتاری آن می توان در نظر گرفت؟ یافته ها و داده های مورد استفاده بر اساس روش توصیفی- تحلیلی و بر پایه مطالعه کتابخانه ای و اینترنتی گردآوری شده است.

کلید واژه: رئالیسم نوکلاسیک؛ اوراسیاگرایی؛ نواوراسیاگرایی؛ ریوانشیسیم روسی؛ گسترش ناتو به شرق؛ بحران اوکراین؛ الحاق کریمه؛ بحران اسکرپپال؛ تحریم.

*دانشجوی دکتری روابط بین الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.
** استادیار روابط بین الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (نویسنده مسؤل) . zargar.a2003@gmail.com
*** دانشیار روابط بین الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

مقدمه

همواره سؤال‌ها و تردیدهای زیادی در مورد آینده راهبرد و روندهای سیاست خارجی روسیه به عنوان وارث ابرقدرت شرق وجود داشته و کماکان این تردیدها و ابهام‌ها به قوت خود باقی است. علیرغم اینکه پس از سال ۲۰۰۰ تقریباً گفتمان واقع‌گرایانه در سیاست خارجی روسیه دیده می‌شود، اما این به معنی عدم وجود گفتمان‌های دیگر از جمله غربگرایی لیبرال، ابرقدرت‌گرایی و طیف اوراسیاگرایی و ملی‌گرا نیست. قدرت یافتن هر کدام از این طیف‌ها می‌تواند در تعیین یا تغییر جهت‌گیری سیاست‌های کلان روسیه تأثیر گذار باشد. امروزه هماهنگی بین سطوح مختلف سیاست داخلی، سیاست خارجی و سیاست اقتصادی نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت راهبردهای کلان هر کشوری دارد.

بنظر می‌رسد طی دو دهه اخیر نظام بین‌الملل وارد عصر جدیدی از تکامل شده است. در این وضعیت قدرت‌های بزرگ در صدد کسب جایگاه بالاتر یا حفظ وضعیت موجود هستند، روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ در سیاست جهانی، منطقه‌ای و حوزه پیرامونی خود از چه الگو یا الگوهای پایداری تبعیت کرده است؟ آیا روسیه در سیاست خارجی دارای یک ماهیت رفتاری باثبات هست یا کماکان پرنوسان است؟ آیا می‌توان برای سیاست خارجی روسیه در این دوره یک الگوی مشخصی ترسیم نمود؟ در پاسخ به سوالات مطروحه، فرضیه مورد نظر این است که، روسیه طی دو دهه اخیر با ایجاد انسجام فکری و فرهنگی داخلی بر مبنای ملی‌گرایی و نیز ملحوظ داشتن مقذورات و محذورات خود در سطح نظام بین‌المللی، الگوی سیاست خارجی پویا و تهاجمی را به نمایش گذاشته است و ابعاد تهاجمی آن متعاقب بحران اوکراین و فشارهای تحریمی غرب، بحران اسکرپال و موج اخراج دیپلمات‌ها، بحران تنگه کرچ و البته افزایش مستمر نقش روسیه در بحران سوریه، نموده‌های عینی بیشتری یافته است.

در این پژوهش سعی می‌شود با مطالعه و بررسی اقدامات، تحولات، روندهای جاری و با توجه به اسناد بالادستی سیاست خارجی و امنیت ملی فدراسیون روسیه، درک و فهم روشن‌تری نسبت به الگوی رفتاری سیاست خارجی روسیه در دو دهه اخیر کسب و تداوم و یا تغییرات احتمالی سیاست خارجی روسیه را با نگاهی آینده‌پژوهانه بررسی و ارزیابی نماییم. بدیهی است که فهم نسبی روند سیاست خارجی روسیه، در تنظیم برنامه‌های سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران مفید خواهد بود.

۱. واقع گرایی نوکلاسیک

در خصوص نگاه واقعگرایی به چگونگی شکل گیری سیاست خارجی، باید به این نکته توجه کنیم که این نظریه کاملاً ریشه در جامعه شناسی و تاریخ داشته و برای همین به بیان شویپلر به منابع داخلی سیاست خارجی توجه بیشتر داشته و به این جهت است که نظریه پردازان این نظریه می توانند به بیان تفاوت های موجود در سیاست خارجی کشورها بپردازند (Schweller, 1997:30). این موضوع در نظریه نئورئالیستی والتز مورد توجه قرار نگرفته است. بنابراین، واقع گرایان نئوکلاسیک معتقدند که فهم ارتباط بین قدرت و سیاست نیاز به سنجشی نزدیک از زمینه ای دارد که سیاست خارجی در آن شکل گرفته و اعمال می شود (Steinmo, Thelen & Longstreth, 1992:11). واقع گرایی نئوکلاسیک بر این مفروض استوار است که واقع گرایی پارادایمی شامل تئوری های وابسته زیادی است و لزوماً نافی تئوری های پیشین خود نخواهد بود (Wohlforth, 2011:442).

از دیدگاه بعضی از نظریه پردازان و صاحب نظران، واقع گرایی نئوکلاسیک بیشتر یک تئوری واقع گرایانه سیاست خارجی است. درحالی که نظریه سیاست بین الملل به دنبال تبیین پدیده های بین المللی است، نظریه سیاست خارجی به دنبال تبیین چرایی پدیده ها می باشد (Kitchen, 2010:119-121). واقع گرایی نئوکلاسیک در عین حال، تلاشی برای نظام مند کردن دیدگاه های گسترده و متنوع واقع گرایانه است. همچنین به پیچیدگی جهان روابط بین الملل ادعان می کند و وقایع را بازتابی از عوامل متنوع می داند (Kitchen, 2010:116-117).

منافع واحدها در نظام بین الملل را باید متنوع و متغیر دانست. نواقع گرایی والتز همانند سایر شاخه های واقع گرایانه تنوع در منافع را می پذیرد، اما منفعت اولی و برتر برای همه دولت ها را صرفنظر از ویژگی ها و تمایزات داخلی، کسب امنیت می داند (Waltz, 1979:121-123).

واقع گرایی نئوکلاسیک به بازی با حاصل جمع متنوع و متکثر قائل است که زمانی ممکن است صفر، و زمانی ممکن است مضاعف باشد (Shweller, 1996). قدرت یکی از مهمترین موعات برای کشورها است. مقصود از قدرت در واقع گرایی نئوکلاسیک منابع و توانمندی های حکومت هاست که برای پی گیری اهداف آنان مورد استفاده قرار می گیرد. براساس واقع گرایی نئوکلاسیک همانند همه انواع تئوری های واقع گرایانه هر جنگی در حقیقت نوعی از انواع قدرت را هدف خود قرار داده است (Wohlforth & Shweller, 2000:71-73). اما قدرت صرفاً هدف یا ابزار نیست بلکه هم ابزار و هم هدف است و بنابراین تلفیقی از واقع گرایی کلاسیک و

نواقعی گرایبی در تعریف قدرت می توان استنباط کرد. قدرت، همچنین دارای دو بعد سخت افزاری و نرم افزاری، مادی و ادراکی است. این در حالی است که در سایر تئوری های واقع گرایانه ابعاد نرم افزاری و ادراکی قدرت کمتر جنبه تحلیلی یافته اند. متغیر ادراکی در واقع گرایبی نئوکلاسیک نه مستقل از متغیرهای مادی گوناگون، بلکه یک متغیر درون زاد و برخاسته از قدرت مادی است و بدین نحو، شکافی میان قدرت و برداشت از قدرت متصور نیست؛ هرچند که تغییرات در برداشت ها از قدرت، گاه بیش از تغییر در روابط قدرت سبب تغییرات سریع در رفتار می شود (Shweller, 2003: 335-339).

نظریه واقع گرایبی نئوکلاسیک دولت را متمایز از جامعه می داند، اما همانند واقع گرایبی رابطه میان دولت و جامعه را می پذیرد. به نحوی که نمی توان نیروهای اجتماعی را از فرایند تصمیم سازی و تصمیم گیری رهبران و تدوین سیاست خارجی مجزا دانست (Taliaferro, 2009: 14). در کنار ساختار رسمی دولت، نباید از نقش نخبگان اجتماعی غافل شد که سهم خاص خود را از ارزیابی وقایع و تهدید یا فرصت شمردن آن ها دارند (Lobell, 2009: 56-57).

نکته مهم دیگر آن است که نئوکلاسیک های تهاجمی مانند شولر، به جای تأکید بر قدرت و امنیت به عنوان اهداف اصلی دولت ها در واقع گرایبی کلاسیک و نواقعی گرایبی، معتقدند دولت ها در پی بیشینه سازی نفوذ خود در محیط بین المللی هستند (Scmidh, 2005: 542).

ساختار تحلیلی واقع گرایبی نئوکلاسیک، شامل متغیر مستقل مولفه های سیستمی ساختار نظام و نیز تهدیدها و فرصت ها، متغیرهای میانجی (موضوعات و مسائل سیاست داخلی) ادراک رهبران، انسجام درونی، آسیب پذیری، رابطه دولت و جامعه، امکان بسیج منابع و... و سپس متغیر وابسته (خط مشی) است (Rose, 1998: 50).

بنابر این واقع گرایبی نئوکلاسیک چارچوب نظری منسجم تری در فهم سیاست خارجی روسیه به دست می دهد. علاوه بر آن، مانند سایر نظریه های رئالیستی مدرن، واقع گرایبی نئوکلاسیک دولت محور است و معتقد است که رقابت برای قدرت و نفوذ بین دولت ها در سیستم هرج و مرج بین المللی از ویژگی های مهمی است که سیاست بین الملل را تعریف می کند. هم چنین، واقع گرایان نئوکلاسیک نمایی از سیستم بین الملل ارائه می دهند که به شدت متأثر از نئورئالیسم است؛ آن ها بر این باورند که پاداش و یا تنبیه که از ویژگی های پویایی سیستم است، بر رفتار دولت ها تأثیر می گذارد. هم چنین، برخی بر این باورند که واقع گرایبی

نئوکلاسیک شکلی منطقی و بسط یافته از نئورئالیسم است، حال آن که این دو تفاوت عمیقی دارند (Rathburn, 2008: 295). واقع گرایی نوکلاسیک استدلال می کند که زیاده خواهی و جاه طلبی یک کشور از سیاست خارجی و عوامل نسبی قدرت ریشه می گیرد. چرا که فشارهای سیستمی ارتباط متغیرهای سطح واحد مانند ادراک تصمیم گیرندگان و ساختار دولت را دگرگون می کند (Taliaferro, Ripsman & Lobell, 2009: 4-6). رئالیسم نوکلاسیک با توجه به تحلیل نقش عوامل سطح داخلی و نیز عوامل سطح ساختار بین الملل در سیاست خارجی، قابلیت مناسبی برای تحلیل سیاست خارجی روسیه ارائه می دهد.

۲. نگرش های فکری - فرهنگی در جامعه روسی و برآیند آن در الگوهای رفتاری و روندهای سیاست خارجی فدراسیون روسیه

سیاست خارجی روسیه همواره با پیچیدگی، ابهام و تعارض همراه بوده است. یکی از موضوعات مهم و قابل توجه در تدوین سیاست خارجی روسیه، تعارض هایی است که در سطوح فکری- فرهنگی، احزاب و گروه های سیاسی و نیز شبکه های حامی رقیب دیده می شود و به بازتولید رهیافت های مختلف و بعضاً متعارض و به تبع آن پیچیدگی و ابهام در تصمیم ها و اقدامات رهبران روسیه در عرصه سیاست خارجی منجر شده است. برخی از تحلیل گران، سیاست خارجی کشورها را نتیجه تفکر، باورها یا شخصیت رهبران می دانند و چنان استدلال می کنند که تداوم و تغییر در سیاست ها تابعی از تداوم و تغییر در نخبگان است (رشیدی، ۱۳۹۸: ۲۵۰). بر این اساس جابجایی نخبگان و مقامات در کرملین سیاست گذاری خارجی روسیه را در جهات مختلفی طرح ریزی و هدایت کرده است. مهمترین ویژگی محیط داخلی سیاست گذاری خارجی روسیه در دوره پس از فروپاشی شوروی متنوع و گسترده شدن کنشگران داخلی دخیل اعم از فکری- فرهنگی، نهادی، مدنی و نقشی و منافع آن ها در این حوزه بوده است. متأثر از این تحول، فرآیند تصمیم سازی در سیاست خارجی روسیه در دهه ۱۹۹۰ دچار نابسامانی و نوعی هرج و مرج کثرت گرایانه شده بود به نحوی که در این حوزه به جای منافع ملی، مفاهیم و موضوعات مختلفی مورد توجه قرار گرفته بود که نتیجه آن ناکارآمدی سیاست ها و عدم تحقق اهداف تعیین شده در روابط خارجی بود. در محیط خارجی نیز تحولات فزاینده منطقه ای و بین المللی از جمله جهانی شدن، تحولات اقتصادی بین المللی، فرآیند همگرایی در اروپا، توسعه طلبی های آمریکا، قدرت یابی فزاینده چین و هند،

گسترش ناتو و اتحادیه اروپا به شرق، تروریسم و موضوع تهدیدهای نامتقارن و تحول در ژئوپولیتیک خارج نزدیک با ایجاد تهدیدات، فرصت‌ها، شرایط و الزامات جدید، مسکو را در تنگنای بازتعریف جایگاه، نقش و اهداف خود قرار داده بود. در این شرایط پیچیده، عدم واقع‌بینی نسبت به تحولات داخلی و بین‌المللی در دوره یلتسین و عدم انطباق سیاست‌ها و اهداف تعیین شده با واقعیت‌های بیرونی، موجب عدم درک صحیح از تحولات محیطی، عدم توان سناریوپردازی و نهایتاً منجر به تصمیم‌گیری‌های نابسامان شد که پیامد آن جز انفعال و افول هرچه بیشتر جایگاه روسیه در ترتیبات بین‌المللی نبود. از دیدگاه بسیاری از تحلیلگران روابط بین‌الملل، از آغاز به قدرت رسیدن و ریاست جمهوری پوتین در مارس ۲۰۰۰ تحولی مثبت در سیاست خارجی روسیه از آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی، از بی‌ثباتی به ثبات نسبی و از رهیافت‌های غیرعقلایی به رویه‌ای نسبتاً عقلایی صورت پذیرفته و این سیاست در مقایسه با دوره‌های قبل از آن با بازخوردهای منفی کمتری از محیط‌های داخلی و خارجی خود مواجه شد. مشکلات حاد اقتصادی روسیه در دهه ۱۹۹۰ مهمترین عامل انفعال این کشور در محیط خارجی بود و به سیاق عکس، بهبود وضعیت اقتصادی آن در آغاز هزاره جدید که بیش از سیاست ورزی‌های پوتین ناشی از افزایش بهای جهانی حامل‌های انرژی و ریزش دور از انتظار دلارهای نفتی به اقتصاد روسیه بود، تأثیری بسزا در افزایش جسارت مسکو در عرصه بین‌المللی و سیاست خارجی داشت. نکته مهم در سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین بویژه تشدید امواج آمریکاستیزی و دوره‌های متفاوت (از جمله دوره‌های عملگرایی، محافظه‌کارانه و تهاجمی) می‌باشد. در برخی موارد ابهام و پیشبینی‌ناپذیری سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین، افزون بر ماهیت این سیاست، به نوع رفتار سایر کشورها در قبال مسکو از جمله رویکرد تهاجمی و اشنگتن نیز ارتباط داشته است (نوری، ۱۳۸۹: ۵-۶).

بطور کلی، جامعه روسیه جامعه‌ای است که از زمان آغاز فرایند نوسازی در این کشور تقریباً از زمان پترکبیر، دوره‌های مختلف‌گذار و تحولات را تجربه کرده که در جامعه داخلی روسیه، آثار متفاوت و بعضاً متناقضی برجای گذاشته است؛ تاجایی که جامعه امروز روسیه تضادها، دوگانگی‌ها و شکاف‌های اجتماعی بسیار پیچیده‌ای را شاهد می‌باشد. بی‌تردید بخش مهمی از این تضادها و شکاف‌ها جنبه فکری، فرهنگی و هویتی دارند.

برای فهم چگونگی تدوین سیاست خارجی روسیه، عوامل داخلی و جریان‌های فکری-فرهنگی موثر بر تدوین سیاست خارجی روسیه شامل انزواگرایی، مداخله‌جویی، غرب‌گرایی و گرایش به

لیبرالیسم، هویت شرقی و شرق گرایی، اوراسیاگرایی و نواوراسیاگرایی، ضرورت دارد که مورد بررسی قرار بگیرند. همچنین اهمیت خارج نزدیک در گفتمان سیاسی و امنیتی روسیه، راهبرد امنیت اقتصادی در فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۳۰ (تهدیدها و فرصت ها)، دکترین امنیت انرژی روسیه و نیز دکترین و سیاست ملی دریایی روسیه به عنوان اهم متغیرهای داخلی تأثیر گذار بر سیاست گذاری خارجی روسیه قابل توجه هستند.

۲-۱. انزواگرایی - اسلاوگرایی

انزواگرایان روسی تمایل دارند تا به درون تمرکز کنند و به بازسازی و توسعه روسیه بپردازند و از فرهنگ و ارزشهای منحصر به فرد آن محافظت نمایند. از دیدگاه آن ها نگاه به درون نه تنها برای احیای نقش و جایگاه مهم روسیه در جهان ضروری است؛ بلکه از رسوخ آلودگی های فرهنگی جهان خارج به درون روسیه نیز جلوگیری می کند. نمونه انزواگرایان، ملی گرایان و اسلاوگرایان روسی هستند. اندیشه و جریان اسلاوگرایی جریانی است که هویت اروپایی روسیه را انکار نمی کند و در همان حال فرهنگ غربی را فرهنگی منحن و روبه افول به تصویر می کشد و بر درون گرایی روسی تأکید دارد (رشیدی، ۱۳۹۸: ۲۵۵).

اسلاوگرایان بر اندیشه منحصر به فرد بودن فرهنگ روسی تأکید دارند و آرمان های غرب گرایان مانند صنعتی شدن و انجام اصلاحات لیبرالی را در حکم خودباختگی به اروپا می دانند. به استدلال آنان، تمدن غرب در اثر مادی گرایی افراطی و خردگرایی محض در معرض انحطاط قرار گرفته است. بنابراین وظیفه تمدن غرب برای رهبری و هدایت جامعه جهانی خاتمه یافته است. به باور آن ها در شرایط جدید تنها روسیه است که می تواند با رجوع به سنت های اصیل روسی و معنویت مسیحیت ارتدوکس، رهایی اصیل را به ارمغان آورد (کولایی و رشیدی، ۱۳۸۸: ۲۱۱).

۲-۲. مداخله گرایی

در مقابل انزواگرایان، مداخله گرایان قرار دارند که با ارائه تفسیری متفاوت از تاریخ و فرهنگ روسیه، بر این باورند که روسیه برای جهانیان پیام ویژه ای دارد. چیزی که به این جهت گیری معنای خاصی می بخشد این است که روسیه نمی تواند از امور جهانی چشم ببوشد و به درون مرزهای خود عقب نشینی کند؛ بلکه باید از موضع یک قدرت همه جانبه در بیرون مرزها عمل نماید. علاوه بر مبانی فرهنگی این جهت گیری، طرفداران این رویکرد در توجیه باورهای خود بر واقعیت های صحنه سیاست بین الملل و سیاست خارجی و همچنین نیاز

روسیه به تعامل با جهان خارج با هدف تأمین نیازهای کشورهای کشور نیز تأکید می کنند (-13: 1994: 16, Goble).

۲-۳- غرب گرایی و گرایش به لیبرالیسم

روس ها در مورد هویت تمدنی و فرهنگی روسیه، اجماع نظر ندارند. این مسئله که روسیه از نظر تاریخی به کدام دسته از تمدن ها و فرهنگ های دنیا تعلق دارد، دست کم در پانصد سال گذشته با چهار پاسخ متمایز از سوی روس ها مواجه بوده است که هرکدام شالوده یکی از این جریان های اجتماعی- فرهنگی را تشکیل داده است: غرب گرایی، شرق گرایی، اوراسیاگرایی و اسلاوگرایی. غربگرایان (یا آتلانتیک گرایان) روسیه را بخشی جدایی ناپذیر از پیکره تمدن و فرهنگ غربی می دانند که با کشورهای اروپایی سرنوشت مشترکی دارد. بر این اساس، آن ها از گسترش تأثیر نهادهای اروپایی بر فرهنگ روسی و داشتن ارزش های مشترک مانند آزادی های مدنی و مردم سالاری، حقوق بشر و بازار آزاد دفاع می کنند و بر این مبنا خواستار همگرایی و مشارکت همه جانبه و راهبردی با غرب می باشند (کولایی، ۱۳۷۴: ۷۶).

جریان غربگرایی در روسیه پیشینه دیرینه ای دارد. روس ها پترکبیر را پدر روسیه جدید می شناسند که برای نوسازی به شیوه غربی در روسیه تلاش های زیادی انجام داد. غرب گرایان در فرصت های مختلف برای همگرایی هر چه بیشتر روسیه با اروپا تلاش کرده اند که مهمترین آن ها به دست گرفتن قدرت سیاسی در فضای ایجاد شده بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی به رهبری یلتسین بود. به استدلال آن ها بلشویک ها و نظام اتحاد شوروی در تقابل با غرب هویت فرهنگی روسیه را انکار کردند و در جریان جنگ سرد علیه آن عمل کردند. بنابراین با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصتی برای روسیه فراهم شد تا به یک کشور عادی غربی تبدیل شود (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۵۴-۲۵۳).

لیبرالیسم و کمونیسم یک شکاف ایدئولوژیک در جامعه امروز روسیه است. لیبرال ها در عرصه اقتصاد از بازار آزاد و اقتصاد سرمایه داری و در عرصه سیاست از مردم سالاری، جامعه مدنی و ارزش های مردم سالار دفاع می کنند.

بنابراین ضمن تلاش برای پیاده کردن یک نظام آزاد اقتصادی و سیاسی در داخل، در عرصه سیاست خارجی گسترش روابط با کشورهای که نظام سرمایه داری و لیبرال دارند به ویژه

کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی و همچنین پیشبرد ارزش های مردم سالار و برقراری روابط راهبردی با نظام های مردم سالار به ویژه غربی را می خواهند (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۵۵).

لیبرال های طرفدار غرب، خواستار گسترش مناسبات روسیه با اروپا و آمریکا هستند. آن ها بر ضرورت انجام اصلاحات گسترده در روسیه در جهت کاربست مدل اقتصاد بازار و مردم سالاری غربی تأکید می کنند و همچنین از انجام اقداماتی در راستای ایجاد نظام امنیت جمعی، همراهی با فرایند جهانی شدن و همکاری های اقتصادی و تجاری در قالب سازمان تجارت جهانی و پیشبرد سیاست تنش زدایی طرفداری می نمایند. برخی از غرب گرایان لیبرال در اوایل دهه ۱۹۹۰ هدف خود را نه ادغام و هضم شدن در غرب، که فقط همگرایی با غرب توصیف می کردند. این دیدگاه مرکز ثقل اهداف سیاست خارجی بوریس یلتسین بود. این اندیشه که روسیه باید اهداف سیاست خارجی خود را به پیروی از کشورهای غربی تنظیم کند، مبتنی بر این پیش فرض بود که روسیه به زودی تبدیل به یک کشور کاملاً غربی می شود. در این چارچوب، انتظار می رفت که غربی شدن کشور، همه تصویب های سنتی از روسیه به عنوان یک ابرقدرت را تحت تأثیر قرار دهد و کاهش نقش دولت و توسعه مدل اقتصاد بازار و مردم سالاری غربی را به دنبال داشته باشد. این گفتمان در سال های نخستین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی حاکم و پرطرفدار بود. اما چندی نگذشت که مطلوبیت و جذابیت خود را از دست داد و از سوی اندیشه های طرفدار توسعه اقتدار و نقش دولت و احیای جایگاه تاریخی روسیه به عنوان یک ابرقدرت مستقل به چالش کشیده شد (Kuchins & Zevelev, 2012: 143-148).

در حال حاضر غربگرایان لیبرال در بدنه جامعه و محافل روشنفکری روسیه، طرفداران قابل ملاحظه ای دارند و از رهبرانی چون گری کاسپارف، بوریسنتمسوف و ولادیمیر ریژکف پیروی می کنند (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۶۱-۲۶۰).

در دوران اتحاد شوروی کنشگری روسیه در عرصه سیاست خارجی در تقابل با غرب شکل گرفته بود. با افول مارکسیسم در صحنه سیاست جهانی و ظهور انقلاب های ملی بر علیه گرایش های سیاسی کمونیستی، قداست ارزش ها و غایت جهان کمونیستی فرو پاشید و زمینه برای ظهور ارزش ها و قواعد جدید در ساحت سیاست داخلی و ساخت سیاست خارجی روسیه فراهم گردید. اینگونه بود که منطق و فلسفه سیاسی حاکم بر سیاست خارجی روسیه اولین

چرخش زیستی خود را تجربه کرد و به جای مارکسیم، زیست جهان غربی مطرح شد. در این جا غرب عامل اصلی پیشرفت محسوب شده و پیشبرد اصلاحات اقتصادی، برخورداری از فناوری های روز و حتی برخورداری از قدرت، در سایه پیوستن به اروپا بعنوان مرکز قدرت، یا به تعبیری غرب تأمین شد. بنابراین رد هرگونه تضاد با ارزش های دموکراتیک و گسترش روابط با غرب به قیمت فراموش کردن حوزه نفوذ در مناطق پیرامون روسیه، متضمن دستیابی به توسعه ارزیابی گردید (رشیدی، ۱۳۹۵: ۷). در این دوره روسیه زیست جهان غربی خویش را باز یافته و به جای ستیزش با غرب و جهان سرمایه داری به همزیستی با سرمایه داری گرایش پیدا کرد (Legvold, 2003: 59).

پیرو همین باور است که برخی ظهور غربگرایی در سیاست خارجی روسیه را واکنشی بر فاصله استراتژیک روسیه از جهان غرب در دوره حاکمیت کمونیستی شوروی تعریف کردند. بدین ترتیب، در این دوره بر ضرورت پیوستن به غرب به عنوان خاستگاه نخست زیستی- فرهنگی- هویتی روسیه تأکید گردیده است (Legvold, 2007: 73).

از جمله پیامدهای ظهور غربگرایی (آتلانتیک گرایی)، در گستره سیاست خارجی روسیه، که مقارن با دوره یلستین (۱۹۹۰) بود، تلاش برای پیوستن به باشگاه کشورهای دموکراتیک اروپا با اقتصاد بازار آزاد بوده است. بدین منظور روسیه به سازمان همکاری و امنیت اروپا پیوست و همکاری های خود با اتحادیه اروپا، سازمان همکاری اقتصادی و گروه هفت را گسترش داده و در مقابل از حضور تعیین کننده این کشور در جمهوری های شوروی سابق و کشورهای آسیایی از جمله خاورمیانه کاسته شد (کولایی ۱۳۷۴: ۷۴-۷۶). در این دوره روسیه از سیاست ضد غربی و چپ گرایی بین المللی به شدت فاصله گرفت و سعی کرد منافع خود را از طریق نزدیکی به غرب و سازش با اروپا و آمریکا دنبال کند. در این مقطع تاریخی، مسکو سیاست خارجی خود را بر مبنای تبدیل روسیه به دولتی مبتنی بر موازین حقوقی، ایجاد جامعه مدنی و مدرنیزه کردن هرچه سریعتر کشور در مسیر و جهت برقراری اقتصاد بازار استوار کرد و مقامات کرملین تلاش کردند تا خود را به عنوان عضوی از ژئوپلیتیک غرب تعریف نمایند (شعیب، ۱۳۹۵: ۷۶-۷۵).

به رغم اینکه روسیه در این دوره بر نزدیکی به غرب تأکید داشت، اما تحولات و ماهیت ساختاری نظام بین الملل و از سوی دیگر ساخت و نیروهای سیاسی روسیه زمینه را برای چرخش در سیاست خارجی این کشور فراهم آوردند. در واکنش به جریان غربگرایی در سیاست خارجی روسیه از یکسو محافظه کاران ملی گرا قرار داشتند که بر بازگشت به گذشته با شکوه

روسیه و ارزش های روسی تأکید داشتند و از سوی دیگر میانه روها بودند که قائل به نقشی تاریخی برای روسیه در سرحدات و مرزهای اروپا و آسیا بوده و روسیه را واجد فرهنگی مختلط از اروپا و آسیا می دانستند که بایستی در نقش رهبری، این دو بخش را هدایت و مدیریت نماید (Light, 2001: 90). بدین ترتیب غربگرایی یلستین در تنگنای نیروهای محافظه کار، ملی گرا و همچنین اوراسیاگراها قرار گرفت و زمینه برای تحول استراتژیک در سیاست خارجی روسیه فراهم شد. البته این بدان معنا نبود، که غرب از حوزه استراتژیک سیاست خارجی روسیه خارج شود، بلکه همواره اهمیت خود را حفظ کرد (علی حسینی، آینه وند، ۱۳۹۴: ۱۳۶-۱۳۵).

۲-۴. شرق گرایی

شرق گرایان، در نقطه مقابل غرب گرایان، روسیه را نه یک کشور غربی، بلکه یک کشور شرقی و در ردیف تمدن های آسیایی در نظر می گیرند و استدلال می کنند که سیاست های روسیه باید در افق نگاه به شرق تنظیم و اجرا شود (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۵۴). شکست روسیه در جنگ کریمه (۱۹۵۶-۱۹۵۳) از امپراتوری عثمانی را می توان نقطه عطفی برای خیزش موج نگاه به شرق و رویگردانی از غرب در تاریخ روسیه دانست. حمایت فرانسه و انگلیس از عثمانی در این جنگ، خاطره بسیار تلخی از اروپا در حافظه ملی روسیه به یادگار گذاشت (Duncan, 2000: 44-45).

بنابراین بخشی از روس ها در فضای یأس و سرخوردگی از غرب، به ویژه تحت تأثیر اندیشه های نیکلای دانیلفسکی و کنستانتین لئونتیف، به تمایز گذاری خود از اروپا و بازشناسی تهدیدهای آن علیه روسیه و تعریف وظیفه روسیه در آسیا و نه در بالکان و اروپای شرقی، روی آوردند (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۵۴).

شرق گرایان، روسیه را کشوری با فرهنگ، قواعد و ارزش های شرقی تعریف می کنند که نه تنها در سیاست رسمی بلکه در عرصه عمومی باید از این قواعد پیروی کند. از نتایج و پیامدهای مهم این تفکر تأکید بر زیست جهان شرقی در سیاست خارجی روسیه و تلاش برای بازیابی جایگاه کهن روسیه در میان نظام های شرقی و تلاش برای مقاومت در برابر استیلای غرب بود. از این منظر روسیه سردمدار و پیشرو کشورهای شرق بوده که می باید به صیانت و حفاظت از حوزه فرهنگی و تمدنی خود توجه نمایند (Duncan, 2000: 43-50).

اسلاوگرایی و ملی گرایی روسی که ظهوراتی محسوس در سیاست خارجی روسیه داشتند را می توان جزئی از عناصر شرق گرایی روسیه قلمداد کرد (حسینی، ابوالحسینی، ۱۳۹۵: ۸-۷). این

دکترین اغلب توسط تزارهای روس به کار گرفته می شد و توسط استالین به ویژه طی جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفت. ایجاد اتحاد اسلاوی با محوریت اتحاد جماهیر شوروی مسلکی بود که زمینه ساز استیلای اتحاد شوروی بر شرق اروپا می شد که بخش اعظم آن اسلاو بودند. متفکرین این مکتب عقیده داشتند که جمهوری های جدا شده باید به نحوی مجدداً به روسیه ملحق گردند. ملی گرایی معاصر روسیه نه تنها در پی تجدید ارزش های دیرین، بلکه در پی بازسازی و سازگار ساختن آن با شرایط جدید روسیه هستند. لیکن تجزیه اتحاد جماهیر شوروی را اقدامی غیرقانونی دانسته و دولت واحد و مقتدر درحصری از تمدن و فرهنگ روسی مورد حمایت آنان است (حسینی، ابوالحسینی، ۱۳۹۵: ۹). بنابراین، می توان اینگونه درک کرد که در زیست جهان شرقی، اسلاوگرایی و ملی گرایی روسی عناصر مرکزی محسوب می شوند و سیاست خارجی روسیه به واسطه آن ها حیثیتی راهبردی می یابد. با این وجود، این دگرگونی های زیستی در سیاست خارجی روسیه قواعد و ساخت نظام بین الملل را هرگز نادیده نمی گیرند. به بیان دیگر ساختار نظام بین الملل فارغ از تاریخ و فرهنگ زیستی به عنوان عنصری ثابت بر کنشگری و رفتار سیاسی روسیه همواره تأثیرگذار بوده است (رومی، ۱۳۹۷: ۹۸-۱۰۰).

۲-۵. تفکر کمونیسم - مارکسیسم

کمونیست ها با حس نوستالژیک به دوره حیات اتحاد شوروی می نگرند و به میراث اتحاد شوروی و ایدئولوژی سوسیالیستی گرایش دارند (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۵۵). تأکید بر اصالت جامعه، دفاع از نظام شورایی، باز توزیع ثروت، سرمایه داری دولتی و ستیز با ایدئولوژی لیبرالیسم و نظام سرمایه داری و بازار آزاد غربی از رویکردهای سوسیالیست ها و کمونیست های روسیه است. کمونیست ها در سیاست خارجی احیای جایگاه ابرقدرت شوروی، توسعه همزمنی منطقه ای روسیه، گسترش ارتباط با کشورهای منطقه و مقابله با نفوذ ایالات متحده آمریکا را در دستور کار داشته اند. البته لازم به ذکر است که کمونیست های امروز روسیه، اغلب به سوسیالیسم اروپایی نیز گرایش دارند و نسبت به رعایت استانداردهای جامعه مدنی و نظام سیاسی مردم سالار نیز توجه دارند (Kuchins & Zevelev, 2012: 151-152). با نگاهی پدیدار شناختی، نسبت به جریان های فکری و فرهنگی تأثیرگذار بر سیاست خارجی روسیه، می توان گفت که نخستین اندیشه ای که در این مورد قابل تشخیص و شناسایی بوده است، مارکسیسم می باشد. تا قبل از انحلال اتحاد شوروی و همچنین در سال های نخست پس از فروپاشی این مجموعه که مارکسیسم در سیاست خارجی به پایان خود نزدیک می شد،

روسها خود را همچنان کشوری با ارزش ها و قواعد مارکسیستی تعریف می کردند. به بیان دیگر ارزش شناسی و غایت شناسی زیست جهان روسی، مارکسیستی بود (رومی، ۱۳۹۷: ۹۴-۹۳) در این دوره ساخت سیاست خارجی روسیه مبتنی بر تعارض زیست جهان مارکسیستی با زیست جهان غربی و لیبرالیستی بود است. در این دوره رفتار سیاسی روسیه این گونه تکوین یافته بود که ژئوپلتیک جهان کمونیسم را رهبری میکرد و هرگونه گرایش به سوی غرب در جغرافیای سیاسی خود را سرکوب می نمود (حسینی، ابوالحسینی، ۱۳۹۵: ۶).

۲-۶. اوراسیاگرایی - ناوراسیاگرایی

اوراسیاگرایان روسیه را در میان تمدن ها و فرهنگ های اروپایی و آسیایی دارای هویتی مستقل و متمایز و همانند پلی فرهنگی میان این دو قاره در نظر می گیرند (بیلینگتون، ۱۳۸۵: ۱۰۴). ریشه های اوراسیاگرایی به قرن ۱۹ باز میگردد. در آن زمان گروهی از روشنفکران روس این واقعیت را که هویت روسی رنگ غربی پیدا کرده است را بر نمی تافتند. پیتر چادایف در سال ۱۸۲۹ در نوشته های خود تأکید کرده است، ما به هیچ یک از خانواده های بزرگ نوع بشر تعلق نداریم؛ نه شرقی هستیم، نه غربی (لاروئل، ۱۳۸۸: ۱۵-۱۳).

همچنین داستایوفسکی نیز در اوایل دهه ۱۸۸۰ نوشته است روس ها به همان اندازه که اروپایی اند، آسیایی هم هستند؛ اشتباه ما این بود که تلاش کردیم خود را اروپایی خالص معرفی کنیم (Mazurek, 2002: 105-111).

به همان میزان که آتلانتیک گرایی (غربگرایی) در روسیه جدید موقعیت خود را از دست داد، اوراسیاگرایی جدید رشد کرد. اوراسیاگرایان جدید (مانند پانارین، زیوگانف و دوگین) با وجود برخی اختلاف نظرها، بر استقلال ژئوپلتیکی و فرهنگی روسیه تأکید می کنند و آن را همانند یک تمدن سرزمینی می دانند که با حوزه جغرافیایی اتحاد شوروی، آسیا و جهان اسلام پیوندهای اساسی و مهمی دارد. بسیاری از اوراسیاگرایان جدید بر تهدیدهای کشورهای غربی بر هویت روسی تأکید می کنند و همانند هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن ها، استدلال می کنند که جهان درگیر جنگ هویتی و سلطه جویی میان واحدهای فرهنگی بیگانه است و در این جهان، تهدید اصلی برای هویت و جایگاه روس ها از ناحیه آتلانتیک گرایی یا تمدن سوداگر غربی، به ویژه از سوی ایالات متحده است. آن ها تلخ کامی ها و تجربه های مکرر اشغال و دخالت در امور روسیه را ناشی از سیاست های غرب می دانند و تأکید

می کنند که روسیه باید از سلطه غرب بر منطقه اوراسیا جلوگیری کند (رشیدی، ۲۸۹:۱۳۹۵، ۲۶۲-).

طی سال های اخیرا چند عامل موجب تجدید نظر اندیشمندان و صاحب نظران سیاست خارجی و روابط بین الملل در باب ماهیت و چیستی سیاست خارجی روسیه شده است. نخست افزایش تقابل های روسیه در مقابل غرب و آمریکا، دوم بحران اوکراین که منتهی به جدایی کریمه و الحاق آن به روسیه شده است، و سوم بحران سوریه و حضور فعال روسیه در آن. این عوامل نشانگر این است که سیاست خارجی روسیه دچار تحولی استراتژیک شده است. تحولی که از آن با عنوان نو اوراسیاگرایی یاد می شود (Dugin, 2012:20-21). دوگین با بررسی نگرش های غرب گرایان و روس گرایان ملی گرا نظریه خود را که مبتنی بر اوراسیاگرایی است تدوین نمود. او ابتدا به شرح اوراسیاگرایی و سپس به نو اوراسیاگرایی که تعریف و توصیف نوینی از اوراسیاگرایی است، می پردازد. وی در تعریف اوراسیاگرایی می گوید؛ اوراسیاگرایی یک فلسفه سیاسی با سه سطح خارجی، میانی و داخلی است. این نظریه در سطح خارجی، مشتمل بر جهان چند قطبی است، یعنی چندین مرکز جهانی تصمیم گیری وجود دارد که یکی از آن ها اوراسیا است.

اوراسیاگرایی در سطح میانی، قائل به همگرایی کشورهای شوروی سابق در عین ایجاد الگو فراملی یعنی تشکیل دولت های مستقل است. نظریه اوراسیاگرایی در سطح سیاست داخلی نیز به مفهوم تعیین ساختار سیاسی جامعه با توجه به حقوق شهروندی بر اساس بخش هایی از الگوی لیبرال و ملی گرایی است. این سه سطح، فلسفه اوراسیاگرایی است که بر مبنای آن ها تنها یک نوع سیاست خارجی شکل می گیرد و آن هم مستقل از جهانی شدن، جهان تک قطبی، ملی گرایی، امپریالیسم و لیبرالیسم است. با این اوصاف اوراسیاگرایی به طور کلی مدل منحصر به فردی از سیاست خارجی است (علی حسینی، آینه وند، ۱۳۹۴: ۱۴۸-۱۳۹). دوگین منطقه اوراسیا را میراث روسیه می داند و معتقد است که این منطقه محیط سنتی روس ها بوده است. لذا بر این نکته تأکید دارد که روسیه فعلی باید هدف اصلی سیاست خارجی را بازیابی تسلط خود بر این مناطق و حمایت از روس های ساکن آن قرار دهد. محیطی که دوگین برای تسلط روسیه تعریف می کند از غرب به اروپا از جنوب به آسیای مرکزی و از شرق به چین و حتی اقیانوس آرام منتهی می گردد. از دیدگاه دوگین نظریه اوراسیاگرایی یک فرصت مناسب برای احیای قدرت ژئوپلیتیک روسیه است (علی حسینی، آینه وند، ۱۳۹۴).

۱۴۸). دوگین پس از شرح اوراسیاگرایی تلاش می کند اصول آن را در سیاست خارجی روسیه بازیابی نموده و تبیین نماید. از این رو تعریف جدیدی از اوراسیاگرایی ارائه می دهد. در واقع نواوراسیاگرایی به عنوان راهبرد سیاست خارجی دوگین به معنای رد و انکار اوراسیاگرایی نیست، بلکه بازیافت اصول اوراسیاگرایی با تأکید بر سنت گرایی و ژئوپلیتیک می باشد. از این منظر دوگین معتقد است روسیه به لحاظ فرهنگی به شرق تعلق دارد و لازم است به عنوان رهبر در برابر جهان تک قطبی با محوریت آمریکا و غرب بایستد. منظور دوگین از آنچه اوراسیا می نامد روسیه بزرگ است که متحدانی از جمله ایران، ترکیه، چین، هند و برخی کشورهای اروپای شرقی دارد. در نظام فکری دوگین اوراسیا از یک مفهوم جغرافیایی به یک مفهوم زیستی و هویتی توسعه پیدا کرده است و ناظر بر تمدن و فرهنگی است که روسیه در مرکز رهبری آن قرار دارد.

از نظر دوگین تفاوت مهم اوراسیاگرایی با نواوراسیاگرایی در این است که نواوراسیاگرایی فراتر از نظام جغرافیایی و نظام هویتی صرف، یک سیستم و نظام آگاهی قلمداد می شود که به زیست جهان انسان روسی موجودیت می بخشد. بر این اساس، روسیه به عنوان حافظ مجموعه باید حیثیت خود را در برابر غرب بازسازی و بازتعریف نماید. در مجموع تأکید بر زیست جهان اوراسیایی و بازیابی مجدد آن به عنوان جهان مشترک روس ها هویت و نقش آفرینی جدیدی در نظام بین المللی برای روسیه تعریف می کند که سیاست خارجی و کنشگری نوینی را نیز اقتضاء می نماید به طوری که در این سیاست خارجی جدید شاهد مواجهه جدی تر روسیه با غرب و تعیین مرزهای زیستی و سیاسی جدید برای روسیه هستیم (رومی، ۱۳۹۷: ۱۰۴-۱۰۰). اشاره به این نکته ضرورت دارد که تحول در سیاست خارجی یک دولت لزوماً و صرفاً در بستر اندیشه ها رخ نمی دهد، بلکه ابتدا ضرورت های ساختاری موجبات تحول در سیاست خارجی را فراهم می آورند و سپس اندیشه های مربوط به این موضوع خود را نمایان می کند. بدین معنا که تحول در واقعیت های سیاسی و سیاست خارجی، صرفاً محصول نظام های فکری نیست، بلکه خود این نظام های فکری ناشی از بحران واقعیت ها هستند. به بیان دیگر با بحرانی شدن و ناکارآمدی راهبرد سیاست خارجی، نظام نوینی پدید می آید که از نتایج قهری آن شکل گیری سیاست خارجی جدید می باشد (رومی، ۱۳۹۷: ۱۰۴-۱۰۰). اوراسیاگرایی زمینه ساز شرق گرایی یگانه ای در سیاست خارجی روسیه شد که محور آن تأکید بر اسلاوگرایی و ملی گرایی روسی بود. روسیه در این دوره تلاش دارد خود را به عنوان قدرت کلیدی و بازیگر مطرح شرق معرفی

نماید. در واقع در بطن و متن شرق گرایی، اسلاوگرایی و ملی گرایی روسی قرار دارد. اسلاوگراها به قدرت های غربی با بدبینی نگریده و به غرب بی اعتماد هستند. آن ها خواستار تمرکز سیاست خارجی روسیه بر حوزه خارج نزدیک و دوری جستن از غرب می باشند (Aron, 1998: 78-85).

بنابراین اسلاوگرایی نه به معنی روی آوردی روسیه به شرق بلکه بازیابی خود و صیانت از خویشتن خویش را در مرکز سیاست خارجی خود قرار می دهد. ملی گرایی در گستره های وسیعتر از اسلاوگرایی قرار دارد اما مجهز به منطق سیاسی اسلاوگرایی است. ضدیت با آمریکا و سیاست خارجی آن، بازگشت به عظمت دوره اتحاد جماهیر شوروی و تزاری، اعاده قدرت روسیه در جمهوری های جدا شده و ورود روسیه به منطقه بالکان و خاورمیانه از مهمترین آرمان های مطرح شده از سوی ملی گرایان روس است (کرمی، ۱۳۸۴: ۶۶-۶۴). در واقع تجربه زیستی مبتنی بر شرق گرایی بیش از هر چیز بازیافت حیثیت، فرهنگ، هویت و سنت های تاریخی روسیه بوده است. از این منظر کشورهای شرقی مانند ایران تا جایی برای روسیه اهمیت داشته که بتوانند منافع راهبردی این کشور را تامین کنند. به بیان دیگر نگاه روسیه به این مناطق هرگز عمق استراتژیک و امنیتی- سیاسی نیافته؛ بلکه بیشتر مبتنی بر چانه زنی اقتصادی و سیاسی در برابر غرب بوده است (رومی، ۱۳۹۷: ۱۰۷-۱۰۶).

۳. حوزه های تقابل روسیه و آمریکا

از جمله مناطقی که در این دوره از روابط روسیه و آمریکا، از اهمیت فزاینده ای برخوردار بود، می توان به قفقاز و آسیای مرکزی اشاره نمود. منطقه قفقاز به واسطه قرارگرفتن در ژئوپلیتیک حاکمیت شوروی سابق به مرز میان دو پیمان نظامی ناتو و ورشو تبدیل شده بود. این جغرافیا خود اهمیت این منطقه را به واسطه موضوعات ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک دوچندان نموده بود. جمهوری های این منطقه پس از فروپاشی به تدریج خود را از حیطه نفوذ روسیه خارج کرده و صحنه سیاست بین الملل شاهد ورود ایالات متحده به منطقه سنتی نفوذ روس ها بوده است. در این ارتباط تامین مطلوبیت های استراتژیک قدرت های بزرگ در این منطقه موجبات افزایش نگرانی های امنیتی و کاهش ضریب امنیتی آن شد تا جایی که در سال ۲۰۰۸ منجر به رویارویی مستقیم روسیه و گرجستان گردید. در واقع محصورسازی روسیه

توسط ایالات متحده به واسطه اجرایی سازی سیاست سد نفوذ، با تعبیر کنترل یک ابرقدرت اتمی و رقیب صورت گرفت.

برژینسکی در کتاب «ژئواستراتژی برای اوراسیا؛ صفحه شطرنج بزرگ»، سه هدف را برای حضور آمریکا در این منطقه برشمرد که با دقت در آن اهداف می توان نشانه های حضور حداکثری ایالات متحده را به خوبی درک نمود:

- جلوگیری از شکل گیری یک ائتلاف ضدآمریکایی در منطقه؛
- ایجاد یک سازوکار همکاری جویانه با شرکای سازش کار منطقه ای تحت رهبری (آمریکا) در راستای تامین امنیت دلخواه آمریکایی؛
- تثبیت جایگاه جهانی ایالات متحده در مسؤولیت های بین المللی و تاکید بر عدم وجود جایگزین برای آن.

وی در ادامه تفسیر خود از چگونگی حضور آمریکا در این منطقه پیشنهاد می دهد تا ایالات متحده ضمن تلاش برای تقویت بنیان های نظامی و اقتصادی جمهوری های منطقه، استفاده و بهره برداری از منابع عظیم انرژی این مناطق را در دستور کار خود قرار دهد. این عمل از نگاه او منجر به تقویت جایگاه مستقل این کشورها در مقابل روسیه و نیز اهرمی خواهد بود در برابر ادعاهای سنتی روس ها (سیمبر و هدایتی شهیدانی، ۱۳۹۴ : ۷۱).

به طور کلی، مهم ترین موضوعات متنوع در مقطع سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ شامل جنگ افغانستان، استقرار نظامیان آمریکایی در جمهوری های آسیای مرکزی، جنگ عراق، تلاش ایالات متحده برای گسترش ناتو به سمت شرق و خروج آمریکا از پیمان (ای بی ام) ، واگرایی جمهوری های استقلال یافته مانند اوکراین، و فرصت طلبی آمریکا برای استقرار سپر دفاع موشکی در شرق اروپا بودند. تا سال ۲۰۰۶ پوتین تلاش نمود تا با توجه به محدودیت های ساختاری کشورش و نیز ضرورت های مبارزه با اسلام رادیکال در چین، از طریق پذیرش یکه تازی های آمریکا در مناطق سنتی نفوذ خویش به مسامحه بگذرد و در واقع به نوعی وضعیت ایجاد شده از سوی نومحافظه کاران را بپذیرد. در این دوره اگر پوتین با حضور آمریکا در افغانستان موافقت نمود و نسبت به حمله عراق مبادرت به مخالفت های دیپلماتیک نمود و حتی پیرامون روابط نظامی آمریکا و گرجستان تا حدودی مخالفت خاصی ننمود، اما در عین حال با کوچکترین فرصت درصدد کسب مطلوبیت های استراتژیک ملی روسیه بود. این فرصت جویی بعد از سال ۲۰۰۶ رنگ و بوی تقابل گرایانه به خود گرفت. افزایش درآمدهای نفتی

روسیه نیز از سال ۲۰۰۶ به عنوان یک اهرم مهم در روابط روسیه و غرب ایفای نقش می نمود (Shlapentokh, 2006:22).

رویکردهای یک جانبه گرایانه ایالات متحده و نفوذ و تأثیر بیش از انتظار آنان در مناطق سنتی نفوذ روس ها به علاوه وقوع انقلاب های رنگین در برخی از جمهوری های تازه استقلال یافته از طریق اعمال نفوذ مستقیم آمریکایی ها از جمله مهم ترین دلایلی بودند که باعث شد تا از این زمان و در طول ریاست جمهوری پوتین فضای رویارویی و مقاومتی نسبت به آمریکا وجود داشته باشد. (سیمبر، هدایتی شهیدانی، ۱۳۹۴: ۷۳).

۴. برنامه نوسازی اقتصادی و سیاست های تقابلی در مقابل آمریکا

فروپاشی شوروی و خروج نیروهای نظامی روسیه از گرجستان موجبات کاهش نفوذ روس ها در آن کشور را فراهم آورد. این موضوع به توانایی قدرت نیروهای سیاسی گرجی طرفدار روسیه نیز در داخل گرجستان لطمه شدیدی وارد ساخت. به نوعی که با وقوع انقلاب رنگین این کشور و روی کار آمدن نیروهای طرفدار غرب در آن موجی از احساسات ضد روسی در این کشور شروع شد که نقطه اوج آن در ماجرای استقلال ناحیه آبخازیا و اوستیای جنوبی قابل مشاهده بود (Alison, 2008: 5). به موازات پیشنهاد عضویت گرجستان در ناتو توسط غرب، روس ها نیز به اعلام حمایت از استقلال اوستیای جنوبی پرداختند و به اقدام نظامی علیه گرجستان مبادرت نمودند. در واقع، بحران اوستیای جنوبی را می توان برآیند افزایش رویارویی هایی دانست که بر روابط روسیه و آمریکا سایه افکننده است (Grigoryan, 2012: 1-4).

با روی کار آمدن باراک اوباما این الگوها به گونه ای دیگر رقم خورد. در این دوره روابط میان روسیه و آمریکا که در نتیجه وجود رویکردهای امنیتی در هر دو کشور شکل گرفته بود به سمت تعادل گرایی و موازنه محدود پیش رفت. در واقع، وجود قدرت بزرگ منطقه ای چون روسیه در حوزه اوراسیا از قدرت مانور آمریکا به شدت کاسته بود و کشورهای این منطقه حول محور روسیه روابط خود را سامان بخشیدند. تلاش آمریکا جهت به کارگیری ابزارهای نظم بخش منطقه ای با واکنش شدید روسیه مواجه می شد؛ اما ایالات متحده در این دوره تلاش نموده است تا جهت استیلای قدرت و اقدام استراتژیک بعدی تداوم ارتباط خود با حلقه های منطقه ای خود را حفظ نماید (Salzman, 2010:32-36).

در زمان ریاست جمهوری مدودیف، وی سعی داشت تا رویکردهای نوینی را به اقتصاد بیمار روسیه تزریق نماید. اقتصادی که در میان رویکردهای امنیت محور گذشته مغفول مانده بود. از طرفی برخلاف پوتین، بر ابعاد شخصیتی مدودیف، نگاه امنیتی حکم فرما نبود و رفع مشکلات اقتصادی روسیه، از اولویت های برنامه های وی بود. شعار مدودیف در این زمینه تغییر اقتصادی از طریق سیاست عمل گرا مبتنی بر جذب سرمایه و فناوری و بهبود نسبی رفاه بود. در این راستا تلاش نمود تا این سیاست را از طریق عدم تکیه بر صنایع مبتنی بر نفت و گاز و به طور کلی انرژی به پیش ببرد. در واقع، روسیه به واسطه موقعیت برتری که در تأمین بخش عمده ای از نیاز انرژی اروپا به دست آورده بود، اما همچنان به گونه ای نامتوازن در سایر حوزه ها هم وابسته به سایر کشورها بود و هم از رشد ناقصی برخوردار گشته بود. این موضوع ضرورت اصلاح زیرساخت های اقتصادی و پرداختن کمتر به موضوعات امنیتی را در این کشور نشان می داد. از سوی دیگر، روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به رغم نداشتن قدرت و امکان اثرگذاری پیشین خویش در ابعاد بین المللی، اما با توجه به عضویت در شورای امنیت سازمان ملل متحد و داشتن توان هسته ای و ژئوپلیتیک گسترده، همچنان می توانست بر رفتارهای آمریکا تاثیر گذار باشد. این موضوع منجر به آن شده بود تا نقش این کشور در نزد غرب غیرقابل انکار تعبیر شود (Rumer & Stent, 2009:11-12).

پوتین بر این باور بود که هویت روسیه باید مبتنی بر سنت تاریخی قدرت بزرگ باشد. او تعهد به مفهوم موقعیت قدرت بزرگ را جزء اصول اساسی فرهنگ و روح روسیه می دانست و معتقد بود این مفهوم در مقام یک الگوی پایدار تاریخی و فرهنگی، بدون توجه به شرایط داخلی، به نوع درک روسیه از تحولات بین المللی شکل می دهد. روسیه براساس این مفهوم، به واسطه مجموعه ای از ویژگیها از جمله وسعت سرزمینی، موقعیت ژئوپولیتیکی، توانمندی هسته ای و نظامی، ذخایر عظیم منابع طبیعی و انرژی، ظرفیت های فکری و جمعیت پویا یک قدرت بزرگ است و شایستگی احراز عملی چنین جایگاهی را دارد (Tatyana & Bogaturov, 2004: 43-48).

۵. راهبرد قدرت بزرگ مدرن هنجارمند

با توجه به اینکه این راهبرد بازتاب خواست مردم نسبت به رفع عقده تحقیر ملی پس از فروپاشی شوروی و پسرفت های دهه ۹۰ بود، می توانست راه حلی برای بحران حل نشده هویت ملی نیز باشد.

مفهوم مدرن مبتنی بر این فرض بود که قدرت واقعی در فضای جدید بین المللی چند بعدی و چند وجهی است و روسیه نه تنها باید در جنبه سنتی نظامی-سیاسی، بلکه در عرصه اقتصاد، فن آوری های پیشرفته و فرهنگ نیز قدرتمند شود. بر این اساس، پوتین از ابتدای به دست گرفتن قدرت با معرفی خود به عنوان یک اصلاح طلب ملی گرا تصمیم خود مبنی بر تبدیل روسیه به یک قدرت بزرگ که از منظر او کشوری با اقتصادی قدرتمند، صاحب تکنولوژی پیشرفته، جامعه ای پویا، مستقل و متنفذ در عرصه بین الملل و بازیگر جهانی که در شکل دهی به فرآیندهای جهانی نقش مؤثر به عهده داشته باشد، را اعلام نمود. به این اعتبار، پوتین به دنبال تبدیل روسیه به قدرتی بزرگ در هر دو بعد نرم و سخت و کنشگری صاحب نفوذ و در عین حال سازنده در عرصه نظام بین المللی بود.

مفهوم هنجارمند در این راهبرد مترتب بر آن بود که پوتین ضمن توجه به محدودیت های منابع سیاست خارجی و واقع بینی نسبت به کمبودها در این حوزه، به این درک رسیده بود که اقدام برای تغییر موقعیت در ترتیبات بین المللی باید با در نظر داشت اصل حفظ وضع موجود صورت گیرد تا زمینه تحریک بین المللی فراهم نشود، در غیر این صورت این راهبرد به جای اینکه تأمین کننده منافع ملی باشد، منابع محدود موجود را نیز از بین خواهد برد. این راهبرد با توجه به اینکه ضمن تعهد به حفظ وضع موجود زمینه را برای تغییر موقعیت روسیه در عرصه بین الملل فراهم می آورد حاوی نوعی آرمان گرایی واقع بینانه بود، به این مفهوم که سعی روسیه بر آن بود تا هدف آرمان گرایانه تغییر جایگاه خود به سطح یک قدرت بزرگ را با التفات به الزامات عملی حفظ وضع موجود در صحنه بین المللی محقق کند.

مهمترین اظهار نظر پوتین که به نحوی بیانگر تمایلات نوستالژیک او به موقعیت قدرت بزرگ شوروی سابق بود، در جریان مصاحبه ای که طی آن بطور ضمنی فروپاشی شوروی را بزرگترین، «فاجعه ژئوپولیتیکی قرن» نامید، بیان شد (Trenin, 2005: 11-13).

۶. راهبرد دیپلماسی انرژی

پوتین به خوبی از افزایش بیش از پیش نقش انرژی در معادلات اقتصادی و سیاسی جهان و به تبع آن موضوع امنیت انرژی در قرن انرژی (قرن ۲۱) و دغدغه های اقتصاد جهانی و بسیاری از کشورهای جهان در این خصوص آگاه بود و می دانست که هر کشوری که به منابع انرژی تسلط بیشتری داشته باشد می تواند روابط خود با دیگر کشورها را از منظر برتر مورد بررسی قرار دهد. روسیه در این دوره با درنظرداشت همین مهم تحرکات جدیدی را در حوزه خارج نزدیک، اروپا و شرق آسیا آغاز و درصدد بود از این طریق موقعیت و جایگاه سیاسی و قدرت چانه زنی خود را در عرصه های منطقه ای و بین المللی ارتقاء بخشد. بر این اساس، در دور پوتین دیپلماسی انرژی به عنوان یکی از عناصر اصلی راهبرد خارجی روسیه با هدف تبدیل آن به ابرقدرت انرژی به صورت جدی مطرح نظر قرار داده شد. دولت پوتین به پشتوانه منابع عظیم انرژی، عزم خود را برای تبدیل روسیه به ابرقدرت انرژی جزم کرد و برای عملیاتی کردن آن تقریباً یک رویکرد تهاجمی در پیش گرفت (Kempe, 2006: 8-9). البته لازم به ذکر است که اپیدمی و پاندمی ویروس کوید ۱۹، و تأثیرات منفی آن بر مصرف انرژی، تحولات مربوط به اوپک پلاس و در نتیجه کاهش شدید قیمت جهانی نفت، در اوایل سال ۲۰۲۰ وقفه ای در اجرای دیپلماسی انرژی روسیه ایجاد کرده است.

۷. توانمندی های اقتصادی - نظامی

دهه ۹۰ با توجه به کاهش قابل ملاحظه سطح تولید، تقلیل سرمایه گذاری داخلی و خارجی، افت توان علمی و تکنولوژیکی، رکود بخش کشاورزی، اختلال در نظامی پولی و مالی، کاهش درآمدهای دولت و رشد بدهی های خارجی دهه افول اقتصاد روسیه بود. با توجه به اهمیت عنصر اقتصاد در تعریف جایگاه و موقعیت کشورها در فضای پس از جنگ سرد، ضعف اقتصادی روسیه که عمده‌تاً پیامد اجتناب ناپذیر فروپاشی شوروی و سیاست های غلط یلتسین در این حوزه بود، مهمترین عامل در تنزل جایگاه روسیه در عرصه بین المللی تلقی می شود. روسیه در طول دهه ۹۰ تقریباً ۵۰ میلیارد دلار وام خارجی اخذ کرد، و برای بازپرداخت آن (با توجه به دیرکرد) حدود ۸۰ میلیارد دلار پرداخته بود و همچنین در سال ۲۰۰۰ حجم این بدهی ها با افزایش یک و نیم برابری به ۱۶۵ میلیارد دلار بالغ شده بود (Menon, 2001: 2-4).

در روند اصلاحات اقتصادی این دهه که با تشویق کشورهای غربی و با هدف ایجاد نظام سرمایه داری به شیوه غرب در دستور قرار گرفت، هیچگاه به ضرورت انجام اصلاحات ساختاری توجه بایسته نشد و هم از این رو این اصلاحات نه تنها نتایج مثبت در پی نداشت، بلکه عامل اصلی بحران اقتصادی اواخر دهه ۱۹۹۰ نیز بود.

پوتین با درکی صحیح از این ضعف، مهمترین هدف دولت خود را نوسازی اقتصادی و اولویت اصلی سیاست خارجی را کسب و افزایش منافع اقتصادی اعلام و با تاکید بر تلاش هرچه بیشتر برای همگرایی روسیه با اقتصاد جهانی بر سه اصل تاکید کرد؛

- حمایت از منافع اقتصادی روسیه در عرصه های منطقه ای و بین المللی؛

- مقابله با به حاشیه رانده شدن روسیه از اقتصاد جهانی؛

- مشارکت و فعالیت در نهادهای اقتصادی بین المللی.

پوتین اقتصاد را ضرورتی مهم برای حضور قدرتمند در عرصه رقابت بین المللی می دانست و با همین ملاحظه، در یک سخنرانی اظهار داشت، مادامیکه اقتصاد روسیه ضعیف باشد به یک قدرت بزرگ تبدیل نخواهد شد. در سند مفهوم امنیت ملی روسیه نیز بحران و ضعف اقتصادی یکی از عوامل اصلی تهدید امنیت ملی این کشور عنوان شده بود.

تیم اقتصادی پوتین با استفاده از وضعیت مساعد اقتصادی کلان کشور و همراهی مجلس دوما مجموعه قوانین اصلاحات اقتصادی را با هدف نوسازی بخش اقتصاد به تصویب رساند و بر اساس آن دو فرآیند را هدف گذاری کرد. در فرآیند اول، حل مشکلات در حوزه کلان و ایجاد نهادهای سیاسی و اقتصادی کارآمد، تدوین مجموعه قوانین جامع از جمله در بحث مالکیت خصوصی و ایجاد سیستم های پولی و مالی کارآمد مطمح نظر قرار گرفت و در فرآیند دوم بر ایجاد نهادهای سیاسی و اقتصادی، منطبق با شرایط اقتصاد بازار، ایجاد قوانین بخش زمین و مالیات، ایجاد بوروکراسی کارآمد در این بخش، و نیز حذف قوانین غیرضروری که مانع و یا موجب کندی فعالیت های اقتصادی می شد، و همچنین برتدوین و اجرای قوانین ورشکستگی و از بین بردن انحصارات تأکید شد (Mau,2006:8).

- میزان بدهی های خارجی روسیه در سال ۲۰۰۵ به کمترین میزان خود پس از فروپاشی شوروی، یعنی کمتر از ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. این در حالی بود که میزان بدهی های خارجی این کشور در سال ۲۰۰۳ حدود ۱۹۰ میلیارد دلار، رقمی نزدیک به بودجه یکساله دولت فدرال بود (Shlapentokh,2005:5).

پوتین با عنایت دقیق به اینکه افزایش قیمت نفت و گاز در بازارهای جهانی یکی از مهمترین عوامل رشد اقتصادی روسیه بود، به خوبی می دانست که باقی ماندن مسکو در مقام یک عرضه کننده عادی انرژی هرگز منتهی به تبدیل این کشور به یک عضو قدرتمند جامعه جهانی نخواهد شد. او با در نظر داشت این مهم، دو اصل را مطرح نظر قرار داد:

- معرفی روسیه به عنوان یک عرضه کننده باثبات و قابل اعتماد انرژی در بازار جهانی.
- نوسازی صنایع نفت و گاز این کشور.

در ارزیابی کلی از وضعیت اقتصادی روسیه در دور پوتین می توان به این نکته اشاره کرد که به رغم همه تلاش های صورت گرفته در این دوره، تحلیلها حاکی از آن است که وضعیت در حوز مدیریت عمومی اقتصاد روسیه هنوز با مشکلات ساختاری مواجه است و مطلوب نمی باشد (Mau, 2006:3).

فرسودگی تجهیزات نظامی، عدم آموزش و تمرین نیروها، کاهش سطح فنی و تخصصی افسران، شیوع مصرف الکل و مواد مخدر بین نظامیان، کاهش انگیزه و اراده آنها و از همه مهمتر مشکلات اقتصادی ارتش و پرسنل آن از جمله چالش های این بخش در دوره پس از شوروی بوده است (Hedenskog, 2005:14-16).

پوتین در سخنرانی خود در شورای فدراسیون در مه ۲۰۰۳ انجام اصلاحات نظامی و نوسازی نیروهای مسلح را اولویتی مهم دانست. به عقید او در اصلاحات نظامی موضوع اصلی بازسازی اساسی و نوسازی تجهیزات و تقویت پرسنل نیروهای مسلح، افزایش کارآمدی نهادها و ساختارهای نظامی و ایجاد یک ارتش حرفه ای، قدرتمند و مجهز برای حمایت از روند توسعه روسیه بود. او در برنامه اصلاحات نظامی خود تحقق سه هدف را در دستور قرار داد:

- هدفمند کردن تخصیص نیرو و بودجه در ارتش با هدف افزایش کارآمدی آن ها؛
- نوسازی و بروزرسانی تجهیزات نظامی (متعارف و هسته ای به ویژه در زمینه موشکی)؛
- تمرکز سیاست گذاری های نظامی در وزارت دفاع و اجتناب از مداخلات سایر نهادها (Shevtsova, 2003:26).

۸. متغیرهای منطقه ای و فرامنطقه ای تاثیرگذار بر الگوی سیاست خارجی روسیه

۱-۸. خارج نزدیک

مقامات روس کنترل و مدیریت سرزمین‌های مجاور خود را یک اقدام لازم و پیشگیرانه برای صیانت خود و بقا در محیط رقابتی بین‌الملل می‌دانند. حمله ناپلئون و هیتلر از طریق مرزهای غربی به روسیه هیچ گاه از اذهان روس‌ها پاک نخواهد شد، بنابراین ضرورت ایجاد یک منطقه حائل میان روسیه و انگلوساکسون‌های اروپایی یکی از مهم‌ترین اولویت‌های روسیه بشمار می‌رود (Kaddorah, 2014: 5-20).

اسناد منتشره در باب سیاست امنیتی روسیه مبین تعریف از دگرهایی است که خطوط کلی رفتارهای این کشور را نمایان می‌کند. «سند مفهوم سیاست خارجی روسیه» در سال ۲۰۰۰ تأکید ویژه ای بر روابط روسیه و محیط پیرامون آن تحت عنوان دنیای خارج دارد این سند بر همکاری میان روسیه و کشورهای خارج نزدیک از طریق مقابله با حضور بازیگرانی که در این حوزه ذی‌نفع نیستند تمرکز کرده است. این سند به صراحت اعلام می‌کند که هرگونه جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه می‌بایست در محدوده تعلقات ژئوپلیتیک اوراسیایی این کشور اتخاذ گردد (Kassianov, 2000: 825).

از سال ۲۰۰۸ مسأله اوراسیاگرایی در سیاست خارجی روسیه نقش ویژه ای پیدا کرد. انعکاس این مسأله در سند سیاست خارجی سال ۲۰۰۸ قابل مشاهده است. براساس این سند روسیه باید در حوزه‌های بین‌المللی از جمله اقتصاد و مدیریت سیاست جهانی کارکرد فزاینده داشته باشد. همچنین باید بتواند به شکل‌گیری پایه‌های نظم جدید بین‌المللی از طریق نفی چارچوب‌های نظم تک قطبی مساعدت کند. سند سال ۲۰۰۸ برای روسیه نقش اوراسیایی متصور شده است که زمینه تبدیل این کشور به یک قدرت بزرگ جهانی را در دورنمای آن در نظر می‌گیرد. این تأکید نشان می‌دهد که در نگاه مسکو مدیریت موضوعات جهانی بدون در نظر گرفتن نقش مسکو قابل حصول نخواهد بود و نظم جدید می‌بایست خود را آماده پذیرش نقش روسیه در تحولات پیش‌رو نماید. در سند سال ۲۰۱۰ اصول سیاست خارجی روسیه، خود را در قالب دکترین نظامی به‌گونه‌ای متجلی ساخت که در آن بر بهره‌برداری از توانایی نظامی در مجاورت‌های جغرافیایی این کشور تأکید فراوان گردید. علاوه بر ارتقای توانایی‌های کشور، نگرانی‌هایی نیز از ظهور هرنوع ورودی‌های آشوب‌ساز در این سند به وضوح قابل مشاهده است. نکته مهم در مورد ماهیت این ورودی‌ها آن

است که منشا آن‌ها تأثیری در هدف‌گذاری آن‌ها از سوی روسیه نداشته است. در واقع، هم مسأله ناتو و گسترش آن به سمت مرزهای روسیه و هم تهدیدهای ناشی از فعالیت‌های گروه‌های افراطی- شورشی محلی در زمره اهداف امنیتی روسیه در خارج نزدیک محسوب می‌شدند. پیش از وقوع بحران اوکراین در سال ۲۰۱۳، سند مفهوم سیاست خارجی روسیه بر توسعه همکاری‌ها با کشورهای عضو سازمان کشورهای مستقل مشترک المنافع به عنوان پایه‌ای برای افزایش تعامل منطقه‌ای و نگاه ویژه به روابط با اوکراین به عنوان یک شریک مهم برای پیشبرد اهداف منطقه‌ای روسیه تأکید کرده است. با توجه به این اسناد، هدف استراتژیک روسیه تبدیل شدن به یک قدرت جهانی مورد احترام همراه با نفوذ روسیه در مناطق جهان به خصوص در حیطات خلوت خود می‌باشد. با تصویب این اسناد نوعی اجماع میان گروه‌های مختلف در این کشور ایجاد شده که روسیه باید به عنوان یک ابر قدرت منطقه‌ای و به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی شناخته شود. در این نوع ملی‌گرایی نوین به ایجاد یک هویت ژئوپلیتیک اوراسیایی متمایز با غرب و پررنگ شدن منطق ژئوپلیتیک با توجه به موقعیت جغرافیایی روسیه تأکید می‌شود (حسینی، آئینه‌وند، ۱۳۹۴: ۱۱). از طرفی این اندیشه را «راه سوم»، دانسته‌اند که همه گروه‌های روسی آمال خود را در آن می‌یابند و محور مشترکی که می‌توان بین اندیشه‌های اوراسیاگرایانه یافت این است که مدیریت کل اوراسیا می‌بایست به دست روسیه باشد. به خصوص مسأله کنترل سه دریای بالتیک، اژه و سیاه که بخشی از همان طرح بازگشت به اقیانوس جهانی است، در این نظریه‌ها دارای جایگاه منحصر به فرد و ویژه ای است (Koulieri, 2006: 25-29).

دو رکن اوراسیاگرایی را می‌توان، ذهنیت فضایی و ژئوپلیتیک از یک سو و بی‌همتایی و یگانگی هویت روسی از سوی دیگر، دانست. برخی اوراسیاگرایی را به چهار نوع گسترش‌گرا، تمدن‌گرا، ثبات‌ساز و ژئواکونومیست تقسیم کرده‌اند، اما معتقد هستند که اختلافات شاخه‌های مختلف این اندیشه روبنایی و سطحی است و عمق این تفکر آن است که اوراسیا یعنی روسیه و همسایه‌های آن که محل نفوذ روسیه است (Tsygankov, 2003: 102-105). نواوراسیاگرایی در درون خود رویکرد تقابلی خود را نسبت به دنیای غرب به ویژه ایالات متحده با احتیاط و عمل‌گرایی بیشتری به پیش می‌برد.

۸-۲. جنبه‌های ژئوپلیتیکی

روسیه همیشه جایگاه محوری در نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک داشته است. مسأله‌ای که از آن با عنوان احیای ژئوپلیتیک در سال‌های اخیر در روسیه نام برده می‌شود. هم‌اکنون نهادهای مطالعاتی، مراکز تحقیقاتی و مجلات پژوهشی زیادی به وسیله نخبگان دانشگاهی مشهوری همچون کولوسوف، میرونکو، نارتوف و ترینین در روسیه در صدد متداول کردن این اندیشه هستند. در روسیه کنونی بنا بر سیطره تفکر ژئوپلیتیک ابعاد منطقه‌ای سیاست خارجی این کشور بر ابعاد جهانی آن پیشی گرفته است. به عبارت دیگر، اگرچه روسیه در فکر این نیست که در کوبا پایگاه نظامی یا سلاح هسته‌ای داشته باشد، اما در عین حال مجوز گسترش ناتو به جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان و اوکراین را به هیچ وجه صادر نخواهد کرد (Okunev, 2013: 69).

احیاء نفوذ روسیه در حوز خارج نزدیک و توسعه آن به سطح بین‌المللی، حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از بی‌ثباتی در مرزهای جنوبی این کشور، ممانعت از تحدید نفوذ راهبردی روسیه در این منطقه از سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و حمایت از ۲۵ میلیون روس پراکنده در این جغرافیا از مهمترین اهداف مسکو در این حوزه است. روسیه افزون بر رویکرد ویژه و تاریخی خود به اوکراین و بلاروس، برای این دو کشور از منظر ژئوپلیتیکی اهمیت بسیاری قائل بود. (Sergunin, 2000: 238-239).

هرچند پوتین در سخنان خود مکرراً اهمیت راهبردی خارج نزدیک را برای روسیه یادآور شده بود، اما همزمان بر این نکته نیز تأکید داشت که این امر به معنای پیگیری رویکردی امپریالیستی از سوی مسکو و تکرار روندهای دوره شوروی در این منطقه نیست. بر همین اساس، تأکید می‌کرد که روسیه باید نقش هماهنگ‌کننده را در این منطقه ایفا و توسعه حضور و منافع خود در این جغرافیا را با یکدیگر پیوند بزند. این مسأله توضیحی بر چرایی توجه ویژه روسیه به ساختارهای بین‌دولتی این منطقه بوده است (Rashidov, 2005: 117-118).

۹. گسترش ناتو به شرق و تهدید حوزه امنیت روسیه

با بررسی تاریخ روسیه، اسناد و نظرات و نوشته‌های نخبگان حکومتی و غیرحکومتی این کشور در می‌یابیم، منطق هدایت‌گر گفتمان سیاست خارجی روسیه «منطق ژئوپلیتیک» است. در منطق واقع‌گرایانه ژئوپلیتیک، در هر دوره از سیاست جهانی چند قدرت بزرگ وجود دارد که

دارای «حوزه نفوذ» می‌باشند. ورود قدرت بزرگ دیگری به حوزه نفوذ یک کشور تهدید منافع حیاتی آن قدرت است. این منطق، هیچ گونه ارتباطی به دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن کشورها ندارد. مقامات روسیه در سال‌های اخیر بارها به این نکته اشاره کرده‌اند که به هیچ وجه اجازه پیوستن اوکراین به ناتو را نخواهند داد. در همین راستا، رئیس وقت ستاد مشترک کل روسیه در آوریل ۲۰۰۸ اعلام نمود که «روسیه قادر است از نیروی نظامی و هر ابزار دیگر برای جلوگیری از الحاق اوکراین و گرجستان به ناتو استفاده نماید» (Shelest, 2015: 1990-2015).

بنابراین برای تحقق این ایده، روسیه ناگزیر به استقرار چارچوب‌های امنیتی متناسب با ساختار و گفتمان حاکم بر محیط پیرامونی خود یعنی خارج نزدیک بوده است. پس از انقلاب‌های رنگی در دو کشور اوکراین و گرجستان و موج جدید گسترش ناتو به کشورهای بالتیک در سال ۲۰۰۴، روسیه مصمم شد، جلوی پیشروی آن را بگیرد و با استفاده از هر ابزاری آنرا متوقف کند (Tsygankov, 2015: 281).

در دکترین‌های دفاعی امنیتی جدید روسیه، تأکید شده است که مسکو می‌تواند از تسلیحات دقیق به عنوان بخشی از تدابیر بازدارنده استراتژیک استفاده کند. مهمترین موضع‌گیری روسیه در قبال تهدیدات ناتو در سند امنیت ملی ۲۰۲۰ روسیه آمده است. اصلی‌ترین ابعاد این موضوع را می‌توان در یکجانبه‌گرایی زورگویانه آمریکا در زمینه گسترش ناتو به شرق و سیستم سراسری دفاع موشکی آمریکا در اروپا مشاهده کرد. راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۰ روسیه رویکردی کاملاً تقابلی با الگوی نظام بین‌المللی آمریکا داشته است از این جهت که آمریکا به افزایش نفوذ خود در قفقاز می‌پردازد و از موج گسترش ناتو به شرق و حوزه امنیتی روسیه حمایت می‌کند (اسماعیلی، ۱۳۹۵: ۱۴۲).

در تابستان ۲۰۰۸، تحرکات و اقدامات نظامی روسیه ضد گرجستان و بکارگیری هواپیماهای راهبردی روسیه بر فراز اروپا نشان از جدی بودن واکنش نظامی روسیه در برابر ناتو بود. همه احزاب سیاسی و گروه‌های اجتماعی و فرهنگی روسیه با برنامه‌های گسترش ناتو به شرق و ورود به حوزه منافع امنیتی روسیه مخالفند و آن را برهم‌زننده ثبات منطقه ای می‌دانند (شفیعی و محمودی ۱۳۸۶: ۱۳۸). از این رو روسیه با هرگونه برنامه گسترش ناتو در حیاط خلوت خود مخالفت شدید می‌کند که مهمترین شکل آن مخالفت با عضویت گرجستان و اوکراین در دوران پوتین است (شفائی، بازگرد، ۱۳۹۵: ۳۸۸).

قابل ذکر است که روسیه در سازوکار های مشارکتی با ناتو در قالب های همچون «شورای مشترک دائمی» (PJC) همکاری هایی داشته است. البته هرگونه همکاری عمیق و استراتژیک میان روسیه و ناتو منوط به آن خواهد بود که ایالات متحده آمریکا و سایر دول اروپای غربی نقش و نفوذ روسیه در منطقه «خارج نزدیک» را به رسمیت بشناسند (کیانی، ۱۳۸۶: ۴۴-۴۳). بنابراین مسأله گسترش ناتو به حوزه امنیتی روسیه کماکان به عنوان یکی از موضوعات جدی مناقشه انگیز و بحران زا بین روسیه و غرب تداوم خواهد داشت.

۱۰. بحران اوکراین و الحاق کریمه به روسیه

روسیه پس از بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ و سرنگونی ویکتور یانوکویچ رئیس جمهور متمایل به روسیه و به قدرت رسیدن دولت غربگرا در این کشور، سیاست تقابل جویانه با اوکراین را در پیش گرفت و در اولین اقدام، کریمه را که موقعیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک منحصر به فردی دارد و هفتاد درصد آن روس تبار هستند را جدا و در یک همه پرسی در کریمه، این منطقه را به فدراسیون روسیه ملحق کرد. جان مرشایمر اشاره می کند که «ایالات متحده و متحدانش به جای آنکه بر طرح و برنامه غربی سازی جمهوری اوکراین تمرکز کنند، ضرورت دارد هدفشان تبدیل این کشور به یک منطقه حائل بی طرف میان فدراسیون روسیه و سازمان ناتو همانند موقعیت اتریش در دوران جنگ سرد باشد. کشورهای غربی یا می توانند سیاست کنونی خود را در مورد اوکراین ادامه دهند که دشمنی و خصومت با فدراسیون روسیه را افزایش خواهد داد و جمهوری اوکراین را وارد یک فرایند ویرانگر خواهد نمود که برای همه طرف ها بازندگی در پی خواهد داشت و یا اینکه می توانند موضع خود را تغییر داده و بر روی یک اوکراین مردم سالار و شکوفا و البته بی طرف که تهدیدی برای روسیه نباشد، تمرکز نمایند و در عین حال نیز به بازسازی روابط غرب با فدراسیون روسیه نیز کمک خواهد کرد و در واقع برای همه طرف ها نوعی بازی برد برد در پی خواهد داشت» (Mersheimer, 2014: 11-13). در واقع بحران اوکراین اوج تقابل غرب و روسیه از زمان به قدرت رسیدن پوتین بوده است و «نقطه عطف» راهبرد گسترش نفوذ روسیه تلقی می گردد. البته محتمل است که این تقابل و تشدید تخصص، هزینه های بلند مدت اقتصادی و سیاسی به همراه فشارهای تحریمی برای روسیه در پی داشته باشد.

۱۱. زمینه های تشدید تخاصم روسیه و غرب بعد از بحران اوکراین

۱۱-۱. حمایت های ناتو از اوکراین بعد از بحران تنگه کرچ

در ۲۵ نوامبر ۲۰۱۸، سه فروند کشتی جنگی اوکراین به طور غیر قانونی از مرزهای آبی روسیه عبور کرده و وارد تنگه کرچ و دریای آزوف شدند. این کشتی ها به هشدارها و اخطارهای نیروهای مرزبانی روسیه توجه نکردند و مانورهای خطرناکی نیز انجام دادند که نهایتاً منجر به برخورد خشن و قاطع نیروهای روسی و توقیف و بازداشت ملوانان اوکراینی شد. این موضوع یک بحران دیگر بر بحران های موجود افزود و موجب ورود جدی ناتو در حمایت از اوکراین گردید. پوتین نقض حریم دریایی روسیه از سوی کشتی های اوکراینی را اقدامی تحریک آمیز نامید که از سوی «پیتر پروشنکو» در آستانه انتخابات ریاست جمهوری این کشور سازماندهی شده بود. پوتین یادآور شد که کشتی های نظامی اوکراینی برای نخستین بار به آب های ملی روسیه وارد شدند در حالی که چنین اتفاقی حتی پس از الحاق شبه جزیره کریمه به روسیه اتفاق نیفتاده بود. وی با تاکید اینکه مرزبانان روسی تنها وظیفه خود را انجام داده اند، گفت: «کشتی های اوکراینی به هشدارهای صورت گرفته از سوی مرزبانان روسی بی توجهی کردند» (tass.ru/15.11.2019). رئیس جمهور اوکراین نیز متقابلاً اظهار داشت، «پوتین به دنبال بازگرداندن امپراطوری روسیه قدیم است» (gazeta.ru/29.01.2020). متعاقباً در بروکسل نشست ناتو در سطح سفرای کشورهای عضو برگزار شد که در جریان آن، حادثه رخ داده در خلیج کرچ دریای آزوف مورد بررسی قرار گرفت.

کشورهای عضو ناتو نیز در بیانیه ای درباره حادثه رخ داده در خلیج کرچ، یادآور شدند که طرف روسی دلیلی برای استفاده از توان نظامی علیه کشتی های اوکراینی نداشته و باید فوراً ملوانان و کشتی های اوکراینی را آزاد کند.

پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو، در بیانیه ای درباره وضعیت توقیف کشتی های ناوگان دریایی اوکراین به خاطر نقض مرز دریایی روسیه، خواستار خویشتن داری دو طرف روسی و اوکراینی شده و در عین حال از مواضع کی یف در این باره حمایت جدی کرد. در بیانیه ناتو آمده است: «با توجه به استفاده طرف روسی از نیروی نظامی علیه کشتی های اوکراینی در خلیج کرچ، کشورهای عضو ناتو از روسیه می خواهند تا امکان دسترسی به بنادر اوکراین و تامین رفت و آمد آزاد کشتی ها در این منطقه را تامین کند» (rasisca.ru/05.11.2019). در این سند همچنین با اشاره به اینکه از روسیه و اوکراین انتظار می رود تا آرامش و خویشتن داری خود را حفظ کنند،

تاکید شده که ناتو اوضاع در منطقه را با دقت زیر نظر گرفته و به حمایت سیاسی و عملی خود از دولت اوکراین در چارچوب همکاری‌های موجود ادامه خواهد داد. این در حالیست که مرکز روابط عمومی سرویس امنیت فدرال روسیه دستور مربوط به ورود مخفیانه کشتی‌های نیروی دریایی به خلیج کرچ را کشف و تأیید کرده است.

بر اساس مدارک بدست آمده از ماموریت‌های ابلاغ شده به کشتی «نیکوپل» ناوگان دریایی اوکراین، کاپیتان این کشتی وظیفه داشته تا به همراه دو کشتی دیگر، از بندر اودسا و از طریق خلیج کرچ به بندر «بردیانسک» عزیمت کند و ماموریت محوله را انجام دهد. رئیس‌جمهوری روسیه یادآور شد، مشخص شده است که در میان خدمه کشتی‌های اوکراینی، دو مأمور سازمان امنیت اوکراین حضور داشتند که عملاً رهبری این عملیات را بر عهده داشتند. ولادیمیر پوتین افزود: «این بازی در حال تشدید است» (tass.ru/17.11.2019).

تا پیش از آغاز بحران اوکراین، مخالفت‌های روسیه با برخی از سیاست‌های غرب و آمریکا کمتر ابعاد واقعی و عملی به خود می‌گرفت و اغلب به نمایش‌های نا امیدکننده و مخالفت‌های لفظی ختم می‌شد. بحران اوکراین شاید نخستین عرصه‌ای بود که پس از فروپاشی شوروی، روس‌ها تلاش سازمان‌یافته‌ای را در خارج از مرزهای خود برای حفظ منافع ملی روسیه و در مخالفت با غرب دنبال کردند و در این راستا تا اقدام نظامی پیش رفتند.

۱۱-۲. بحران اسکرپپال

روابط پر تنش روسیه و غرب با طرح موضوع مسمومیت شیمیایی سرگئی اسکرپپال و دخترش در جنوب بریتانیا در چهارم مارس ۲۰۱۸ و اتهام دست داشتن روسیه در این موضوع وارد مرحله جدیدی شد. سرگئی اسکرپپال مأمور اطلاعاتی روسیه بدلیل جاسوسی برای بریتانیا، در سال ۲۰۰۶ به ۱۳ سال زندان محکوم و در سال ۲۰۱۰ در مبادله جاسوس‌ها بین روسیه و آمریکا مبادله گردید و متعاقباً به بریتانیا تحویل شد. با تشدید اتهام زنی به روسیه در این مورد، موج اخراج دیپلمات‌های روسی از کشورهای اروپایی و آمریکا آغاز گردید. در ادامه این بحران، توسط آمریکا و بیش از بیست کشور اروپایی، مجموعاً ۱۵۰ دیپلمات روسی اخراج شدند. آمریکا ۶۰ دیپلمات و ۱۲ نفر از کارکنان نمایندگی دائم روسیه در سازمان ملل را اخراج کرد. از دیدگاه مسکو، اقدام هماهنگ غربی‌ها و اخراج دیپلمات‌های روسی نشانه تلاش حساب شده و سازمان‌یافته آنان با هدف تحت فشار قرار دادن و منزوی کردن روسیه در سطح بین‌الملل تلقی می‌شد. روسیه نیز در اقدامی متقابل دیپلمات‌های غربی و آمریکایی را اخراج و

سرکنسولگری آمریکا در سن پترزبورگ را تعطیل کرد. البته ناتو نیز دیپلمات های روس را اخراج کرد که به شدت مورد انتقاد مسکو قرار گرفت. طبق گزارش غربی ها، در فصل مربوط به مبارزه با تکثیر سلاح های شیمیایی آمده است که از سال ۲۰۱۲، سوریه، کره شمالی، داعش و روسیه از سلاح و مواد شیمیایی استفاده کرده اند. به ادعای غرب، روسیه در ۴ مارس سال ۲۰۱۸، از این مواد در تلاش برای قتل سرگی اسکریپال و یولیا اسکریپال در انگلستان استفاده کرده است. علاوه بر این، روسیه به نقض مفاد سازمان ممنوعیت سلاح های شیمیایی (OPCW) متهم شده است. این گزارش همچنین ادعا می کند که روسیه نتوانسته است بشار اسد رئیس جمهور سوریه را قانع کند که از چنین سلاح هایی علیه غیرنظامیان استفاده نکند. این گزارش همچنین یادآور می شود که هلند چهار نفر تبعه روسیه را شناسایی کرده است که به عنوان نمایندگان اداره اصلی اطلاعات در جریان تحقیق در خصوص مسمومیت اسکریپال، می خواستند به شبکه اطلاعاتی سازمان منع سلاح های شیمیایی حمله نمایند. بر این اساس ایالات متحده سعی کرد، با اعمال تحریم های متعدد در حوزه های مختلف اقتصادی و مالی و همچنین تحریم اشخاص حقوقی و حقیقی و انزوای دیپلماتیک، روسیه را بدلیل و به اتهام استفاده از مواد شیمیایی ممنوعه و اقدامات مربوط به نقض کنوانسیون سلاح های شیمیایی مجازات نماید.

۱۱-۳. نظام تحریم های اعمالی غرب بویژه آمریکا ضد روسیه

دولت روسیه اذعان کرده است که تحریم های اعمالی غرب موجب آسیب جدی به اقتصاد روسیه شده است. مراجع ذیربط روسی، زبان های اقتصاد روسیه را از تحریم ها و محدودیت های تجاری در پایان سال ۲۰۱۶ را تا مبلغ ۶،۳ میلیارد دلار تخمین زده اند. به عقیده مقامات روسیه، با وجود تحریم ها، روسیه از تجارت جهانی مواد اولیه و فرآورده های نفتی کنار گذاشته نشده است. اما در عین حال، در سال های ۲۰۱۶-۲۰۱۴، به دلیل تحریم ها، بیش از ۲۸۰ میلیارد روبل درآمد روسیه کاهش یافته است (gazeta.ru/politics/2020,01.28).

نتیجه گیری

روسیه طی دو دهه اخیر با ایجاد انسجام فکری و فرهنگی در سطح داخل و توجه به فرصت ها، تهدید ها و محدودیت های سطح ساختار نظام بین الملل، الگوی سیاست خارجی خود را در

جهت احیای اعتبار و منزلت جهانی خود در پیش گرفته است که در این راستا سیاست خارجی فعال و پویایی را به نمایش گذاشته است.

روسیه در دو دهه گذشته و بویژه بعد از بحران اوکراین با وجود مشکلات در روابط با اروپا و آمریکا، سیاست خارجی فعال و نسبتاً موفقی را در جهت گیری‌های مختلف روابط بین‌الملل به اجرا گذاشته و تلاش می‌کند گام‌های عملیاتی در جهت ایجاد ساختار نظام نوین جهانی بردارد. در شرایط پیچیده سیاسی سال‌های اخیر که جهان شاهد بی‌ثباتی و وضعیت نگران‌کننده در روابط بین‌الملل بوده است، سیاست خارجی روسیه خط مشی پویا و جدی را دنبال کرده است. به نظر می‌رسد، در سال‌های آینده بی‌ثباتی در روابط بین‌الملل همچنان ادامه خواهد داشت و سیاست خارجی روسیه نیز باید آماده کنش و واکنش متناسب و مقتضی نسبت به تحولات احتمالی باشد.

مسکو اعتقاد دارد استراتژی بی‌تفاوتی-انزواگرایی حتی به طور موقت و جزئی هم می‌تواند برای روسیه بسیار زیان بار باشد. چونکه انزواگرایی در جهان مدرن و وابسته امروز غیرممکن است و به ویژه برای روسیه که عمیقاً در فرآیندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهانی درگیر است، هرگونه بی‌تفاوتی در موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی، بدون تردید به معنای صرف نظر کردن از بسیاری از دستاوردهای سیاست خارجی این کشور طی دو دهه گذشته محسوب می‌شود.

روسیه با اتخاذ سیاست اوراسیاگرایی و شرق‌گرایی سعی کرده است در قالب ساختارهای منطقه‌ای منافع و نفوذ خود را احیا و نهادینه نماید. از جمله دستاوردهای اخیر در این زمینه گسترش و تقویت سازمان همکاری‌های شانگهای، ارتقای گروه بریکس، فعال سازی مذاکرات سه‌جانبه روسیه- هند- چین، و پیشرفت قابل توجه در توسعه اتحادیه اقتصادی اوراسیایی است. روسیه در سال ۲۰۲۰ میزبان نشست سران گروه بریکس و سازمان همکاری‌های شانگهای در خاک خود است که می‌تواند تأییدی بر نقش رهبری این کشور در گسترش عرصه عملیاتی این سازمان‌ها باشد. بررسی نهایی موضوع عضویت دائم ایران در نشست‌های آتی سران شانگهای نیز با حمایت روسیه قابل تحقق است که می‌تواند هم‌گویای نفوذ و رهبری روسیه در این ساختار باشد و از طرف دیگر نشان‌دهنده نقش جدی و مهم حمایت‌گری ایران از سیاست‌های منطقه‌ای و دیپلماتیک مسکو تلقی می‌گردد.

روابط روسیه و چین نیز عامل تأثیرگذاری در نظام بین‌المللی به شمار می‌رود و ادامه افزایش توافقات و همکاری‌های این دو کشور در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی، از جمله در زمینه امنیتی و اقتصادی اهمیت و نفوذ آن‌ها در امور جهانی را تقویت خواهد کرد. این درحالی است که طی سال‌های گذشته روابط روسیه و غرب و بویژه آمریکا بشدت متأثر از تحولات و بحران‌های منطقه‌ای از جمله حضور نظامی و میدانی قدرتمند روسیه در عرصه حمایت از اسد در بحران سوریه، بحران اوکراین، الحاق کریمه به روسیه، بحران اتهام روسیه در مسمومیت اسکرپال و متعاقب آن موج گسترده اخراج دیپلمات‌های روسیه و همچنین اقدام متقابل روسیه، برنامه‌های گسترش ناتو به شرق، سپر دفاع موشکی، تخریب توافقات منع و کاهش تسلیحات میان‌برد، تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی ضد روسیه و... از جمله اهم مسائلی هستند که کماکان زمینه‌های تخاصم را تشدید کرده و چشم‌انداز روشنی برای کاهش تنش دیده نمی‌شود.

اروپا در حال ورود به مرحله بازاندیشی عمیق در الگوهای همگرایی منطقه‌ای است، مسأله تنها به خارج شدن انگلستان از اتحادیه اروپا مربوط نمی‌شود. مسائل مهمی در عرصه توسعه اجتماعی، اقتصادی، همگرایی منطقه‌ای، مشکلات امنیتی و غیره در دستورکار آن قرار دارد. در چنین شرایطی گفت‌وگوی سیاسی جدی درباره آینده روابط روسیه و اروپا در تمامی جهت‌گیری‌های راهبردی بیش از هر زمان مورد نیاز است و این درحالی است که مسائل فوق‌الذکر و اعمال نفوذ و فشار آمریکا این موضوعات را با ابهامات جدی مواجه کرده است. با توجه به مراتب مذکور در سطور فوق، سیاست خارجی روسیه یکی از پرچالش‌ترین و خطیرترین مقاطع زمانی خود را طی دو دهه گذشته سپری کرده است و از حالت انفعال سال‌های اولیه فروپاشی شوروی، الگوی رفتاری سیاست خارجی روسیه پس از سال ۲۰۰۰ به مرور وارد روندی پویا و نسبتاً تهاجمی شده است و دستور کار آن، احیای اعتبار و نفوذ منطقه‌ای و تأثیرگذاری بین‌المللی روسیه، به عنوان کشوری قدرتمند، هنجارمند و مسؤول بوده است. اقدامات تقابلی در برابر زیاده‌خواهی‌های آمریکا و ورود جدی در مدیریت بحران‌ها و ایفای نقش عملیاتی و نظامی در واکنش به تحولات حوزه خارج نزدیک و منطقه خاورمیانه شاهد مثال این موضوع هستند.

حوزه خارج نزدیک و موضوعات مرتبط با آن همواره به عنوان مهمترین فرصت‌ها و تهدیدها برای فدراسیون روسیه از اهمیت چشمگیری برخوردار بوده و خواهد بود. جمهوری‌های این

حوزه از یک طرف با همسویی در همگرایی اقتصادی و امنیتی با روسیه می‌توانند تسهیل کننده روندهای سیاست خارجی آن باشند و از سوی دیگر این ظرفیت را دارند که با در پیش گرفتن سیاست واگرایی و نزدیک شدن به غرب، زمینه‌های نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بویژه آمریکا را در محیط پیرامونی روسیه فراهم آورده و موجبات نگرانی روسیه و به تبع آن واکنش‌های خشن این کشور در مقابل تحولات این منطقه فراهم نمایند. بنابراین موضوعات ژئوپلیتیکی، هویتی و چالش‌های امنیتی و ساختارهای اقتصادی - سیاسی - امنیتی شکل گرفته روس محور در این حوزه از جمله پیمان امنیت جمعی، شانگهای، اتحادیه اقتصادی اوراسیا، و همچنین سایر ساختارهای سیاسی - اقتصادی با زمینه‌های همکاری و همگرایی و اهمیت آن‌ها از نظرگاه روسیه در این مجموعه، مورد توجه قرار گرفت. تجزیه و تحلیل این داده‌ها گویای اعمال فشار فزاینده غرب بر روسیه و متقابلاً واکنش‌های مقابله‌جویانه و بعضاً خشونت‌بار و جدی روسیه بوده است که نشان‌دهنده فصل جدیدی در روند سیاست خارجی روسیه همراه با پویایی و ایفای نقش فعال در تحولات منطقه‌ای می‌باشد. در این راستا در کنار فشارهای آمریکا در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی بر روسیه، بنظر می‌رسد الگوی نسبتاً تهاجمی مسکو در مقابل آمریکا دستاوردهای قابل توجهی نیز در صحنه منطقه‌ای و میدانی در کانون‌های بحران حوزه خارج نزدیک و منطقه خاورمیانه به همراه داشته است. البته لازم به ذکر است که روسیه و آمریکا، طی سال‌های اخیر همکاری‌های موضوعی خاص نیز در زمینه همکاری‌های فضایی و مبارزه با تروریسم با هم داشته‌اند اما منجر به رفع تخاصم و عادی سازی کامل روابط و تعاملات فیما بین آن‌ها نشده است و زمینه‌های تشدید خصومت مانند الحاق کریمه و تحریم‌های آمریکا کماکان به قوت خود باقی است و چشم‌انداز روشنی برای رفع این موانع در آینده نزدیک متصور نیست.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

اسماعیلی، مهدی و دیگران، (۱۳۹۵)، «تمهیدات دفاعی امنیتی روسیه در رویارویی با گسترش ناتو به شرق»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، شماره ۴۸، صص ۱۶۶-۱۳۱.

بیلینگتون، جیمز (۱۳۸۵)، روسیه در جستجوی هویت خویش، ترجمه مهدی سنایی، تهران: ایراس.

- _____ الگوی رفتاری سیاست خارجی روسیه پس از سال ۲۰۰۰ و ...
- حسینی، ابوالحسنی (۱۳۹۵)، «جایگاه ایران در مکاتب فکری سیاست خارجی روسیه»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۳، صص ۳۳-۱.
- رشیدی، احمد (۱۳۹۵)، «رهیافت های متعارض در سیاست خارجی روسیه»، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان، صص ۲۶۷-۲۴۹.
- رومی، فرشاد (۱۳۹۷)، «فهم تحولات سیاست خارجی روسیه؛ برآیندی از زیست جهان های متکثر»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره هفتم، شماره دوم، تابستان، صص ۱۱۳-۸۷.
- سیمبر، رضا و هدایتی شهیدانی، مهدی (۱۳۹۲) «روندهای متحول در روسیه و ایالات متحده آمریکا (مذاکره و همکاری، رقابت و تعارض)»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره نوزده، شماره ۸۱، صص ۸۷-۵۹.
- شعیب، بهمن (۱۳۹۵)، «نواوراسیاگرایی و سیاست خارجی روسیه»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هفدهم، شماره ۳، صص ۱۰۴-۷۵.
- علی حسینی، علی و آئینه وند، حسن (۱۳۹۴)، «تجزیه و تحلیل تاثیر اندیشه نواوراسیاگرایی بر سیاست خارجی روسیه در بحران اوکراین ۲۰۱۴»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۲، صص ۱۶۵-۱۳۱.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، فدراسیون روسیه؛ هویت، دولت و مسأله غرب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه.
- کولایی، الهه و رشیدی، احمد (۱۳۸۸)، «بحران هویت روشنفکری و جریان اسلاوگرایی»، سیاست، دوره ۳۹، شماره ۴، صص ۲۲۴-۲۰۷.
- کولایی، الهه (۱۳۷۴)، «روسیه، غرب و ایران»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهارم، دوره دوم، شماره ۱۲، صص ۹۴-۷۵.
- کیانی، فریبا و ترابی، قاسم (۱۳۹۳)، «تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین از منظر واقع گرایی ساختاری تدافعی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره ۲۰، شماره ۸۷، صص ۳۲-۱.
- کیانی، داود (۱۳۸۶)، جهت گیری سیاست خارجی روسیه در برابر ناتو، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- لاروتل، مارلن (۱۳۸۸)، اوراسیاگرایی روسیه: ایدئولوژی امپراتوری، ترجمه سیدجعفرسیدزاده، تهران: ابرار معاصر.

نوری، علیرضا(۱۳۸۹)، سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین؛ اصول و روندها، تهران: نشر دانشگاه جامع امام حسین(ع).

(ب) منابع انگلیسی

- Alison, Graham & D, Robert (2010), **Russia and U.S National Intrest**. Available at:<http://belercenter.ksg>.
- Aron, L,(1998),**The Foreign Policy Doctrine of Post-communist Russia and its Domestic Context**, The New Ruaaia Foreign Policy, Council on Foreign Relation. New York.
- Duncan, P.J.S, (2000), **Russian Mechanism: Third Rome, Revolution Communism and After**, London: Routledge.
- Goble, Paul (1994), **Russian Culture and the Redefinition of Moscow Foreign Policy**, available: www.rozenbergps.com.
- Hedenskog, J, V, K (2005), **Russia as a Great Power: Dimentions Security under Putin**, Routledge Contemporary Russia and Eastern Europe Series. <https://journals.openedition.org/>.10.12.2019 .
- Kaddorah, Emad (2014), "Flashpoit Ukraine: The Pivot of Geography in command of the Wests Estern Gateway", **Arab Center for Reaserch and policy studies**, pp1-19.
- Kassianova, Alla (2001), "Europe-Asia Studies Russia: Still open to the West?" **Europe-Asia Studies**, Vol.53.No.6, pp 821-839.
- Kitchen, Nicholas (2010), "Systemic Pressures and Domestic Ideas: A Neoclassical Realist Model of Grand Strategy Formation", **Review of International Studies**, 36, pp117-143.
- Kuchins, A, & I.A, (2012), "Russian Foreign Policy: Continuity in Change", **Washington Quarterly**, Vol, 35, No.1, pp147-141.
- Legvold, R,(2007), **Russian Foreign Policy in the 21Century and the Shadow of the Past**, New york, Columbia U,Press.
- Legvold, R, (2003), "Russias Unformed Foreign Policy", **Forein Affairs**, 80, pp 62-75.
- Light, M, (2001), **Post-soviet Russian Foreign Policy: The First Decade**, Oxford, U, and Press.
- Lobell, Steven E., (2009), **Threat Assessment, the State, and Foreign Policy**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mau, Vladimir (2006), "Economic Policy in Russia, Defining The Priorities", **Social Sciences**, 37. Global Affairs.ru.20.12.2019.

- Mazurek, S,(2002),"Russian Eurosianism-Historiosophy and Ideology", **Studies in East European Thought**,Vol.54,No.2, pp105-123.
- Mearsheimer, John, J., (2001), **The Tragedy of Great Power Politics**, New York: Norton.
- Okunev, Igor (2013), The New Dimentions of Russias Geopolitical Code", **Turkish Policy Quarterly**, vol.12, No.1, pp 67-75.
- Rashidov, Bakhtier (2005), **Russian in Central Asia:A shift to Positive Foreign Policy**, Central Asia and Caucasuse, 2.cyberleninka.ru. 15.12.2019.
- Rathburn, Brian (2008), "Neoclassical Realism as the Logical and Necessary Extension of Structural Realism", **Security Studies**, 17, pp 294-321.
- Rose, Gideon (1998), "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy", **World Politics**, Volume 51, No1, pp144-172.
- Rumer, B, Eugene & E, Stent, Angela (2009), **Repairing U.S-Russian Relation:A Long Road Ahead**. Available, at:www.chathamhouse.org.10.12.2019.
- Schmidt, Brian C, (2005), "Competing Realist Conceptions of Power", **Millénium**, Vol. 33, No3, pp 495-521.
- Serguni, Alexander (2000),"Russia Post Communist Foreign Policy Thinking at the Cross-roads", **Journal of International Relations and Development**,3, pp216-255.
- Shevtsova, L, (2004), **President Putin is Shaping his own Political Regiims: what will be the Impact**,.www.carnegie.ru. 12.11.2019.
- Steinmo, Sven, Kathleen Thelen, Frank Longstreth (1992), **Structuring Politics: Historical Institutionalism in Comparative Analysis**, Cambridge University Press.
- Shlapentokh, Dmitry (2005), **Russias Foreign Policy and Eurasianism**, www.eurasianet.org.
- Lobell, Steven E., Norrin M. Ripsman & Jeffrey W. Taliaferro (2009), **Neoclassical Realism, The State, and Foreign Policy**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Trenin, Dmitri (2005), **Russian Foreign and Security Policy under Putin**, Carengie Miscow Center.
- Tsygankov, Andrei & Pavel, A,(2004),"New Dilemmas and Promises of Russian Liberalism", **Communist and Post-Communist Studies**,37, No 1, pp53-70.

- Tsygankov, A,(2015), "**V.Putins laststand,the Sources of Russias Ukraine Policy, Post-soviet Affairs**,Vol.31.No.4, pp279-303.
- Waltz, Kenneth, N (1979), **Theory of International Politics**, Boston: Addison-Wesley Publishing Company.
- Wesley, Addiso (1999), "Realist Thought and Neorealist Theory", **Journal of Foreign Affairs**, 44, pp21-37.